

رساله

# علل اربعه و اصول دین

---

بقلم

بنده ناچیز عبدالرضا ابراهیمی

چاپ اول

چاپخانه سعادت کرمان

## فهرست رساله علل اربعه و اصول دین

- در بیان علت تصنیف کتاب  
۲ مطلب اول  
در اینکه محمد و آل محمد علیهم السلام علل اربعه  
۴ کایناتند  
مقدمه — در اینکه پایه همه مسائل دین توحید  
۵ است  
فصل — در اینکه علیت از صفات اضافه است و  
۱۲ علت و معلول قرین یکدیگرند  
فصل — در اینکه علت و معلول هردو از خلقند  
۱۴ و علت مقدم بر معلول است  
فصل — در اینکه صفت علیت خداوند علت  
۱۶ خلق است  
فصل — در اثبات اینکه محمد و آل محمد علیهم  
۱۶ السلام اول مخلق الله هستند  
فصل — در ذکر اخبار واردہ در اینکه ایشان اول  
۱۹ مخلق الله هستند  
فصل — در بیان اینکه آل محمد علیهم السلام  
۲۲ علت سایر خلق هستند  
۲۶ فصل — در اینکه ایشان علت غائی خلقند

- ۳۰ فصل – در اینکه ایشان علت فاعلی میباشد
- ۳۸ فصل – در اینکه ایشان علت مادی مخلوقاتند
- ۴۵ فصل – در بیان اینکه ایشان علت صوری خلق  
هستند

### مطلوب دوم

- در جواب از اینکه نام شیخی چرا برای خود  
۴۷ اختیار کرده اید

### مطلوب سوم

- در جواب از ایراد بر اصطلاحات جدید و بیان علت  
۵۱ تسمیه اصول دین به ارکان دین

رساله

## عمل اربعه و اصول دین

---

بقلم

بنده ناچيز عبدالرضا ابراهيمى

چاپ اول

چاپخانه سعادت کرمان

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد وآل  
الطيبين الطاهرين و على شيعتهم الانجبيين و لعنة الله  
على اعدائهم اجمعين .

وبعد چنین گوید مسکین مستکین عبدالرضا بن -  
ابی القاسم بن زین العابدین که چندی پیش کتابی بدستم  
رسید از جناب عالم فاضل آقای علی حسنین شیفته ایده  
الله تعالی که از علمای پاکستان و ساکن آن سامانند و  
در آن رد بر جماعتی از مقصرين و منكريين فضائل ائمه  
اطهار عليهم السلام نموده بودند و بمناسبت اينكه آن  
جماعت در نوشتجاتشان بعض فضائل را غلو شمرده و  
قائلين با آنها را شيخي يعني تابعين عالم ربانی و حكيم  
صداني مرحوم مبرور شیخ احمد احسائي اعلى الله مقامه  
شمرده بودند نصرت آن بزرگوار را نموده بودند و مذكور

نموده بودند که آنها همه از عقاید حقه شیعه اثنا عشریه است و فقط در مسئله علل اربعه بودن ائمه اطهار علیهم السلام برای عالم یعنی علت غائی و علت فاعلی و علت مادی و علت صوری که از عقاید شیخیه است تردید نموده بودند و پس از ملاحظه آن کتاب درنظر داشتم که سطوری در توضیح این مطلب و مراد از آن بنویسم که انشاء الله بنظر ایشان و هرکس که طالب فهم مراد است برسد و در این اثنا نامه ای از خود ایشان رسیده متضمن سؤال از این مطلب و دو مطلب دیگر بود و تقاضا فرموده بودند جوابی برآن مسائل بنویسم این است که بحوال الله و قوته شروع بعرض جواب مینمایم و در ابتدای عین سؤال ایشان را مینویسم و بعد بعرض جواب میپردازم .  
**فرموده‌اند البته علل اربعه کائنات بودن محمد و آل محمد علیهم السلام نزد من مسئله‌ای است ناقابل قبول و نیز برای خود شیخی نام اختیار کردن بجای شیعه اثنا عشری وجهی ندارد و از این قبیل است ایجاد کردن اصطلاحات جدیده دینیه بجای اصطلاحات قدیمه متعارفه شیعه مثلًا بجای پنج اصول دین (توحید عدل نبوت امامت و قیامت) چهار ارکان دین گفتن و در رکن رابع تولا و تبرا را شمردن حال آنکه تعلق این دو چیز**

از حصه عملیات مؤمن است نه که از اعتقادات و ایمانیات امید که جناب آقا برین مسائل در نامه جوابی گفتگو خواهد کرد.

عرض میکنم که اصل این مسئله یعنی مسئله علل اربعه از مسائل مشکله حکمت است و فهم حقیقت آن از اندازه عقول عامه ناس بالاتر است و بیان آن بروجه حقیقت و کمال شأن حکماء کاملین است نه شأن جاهلی مثل این بیمقدار که خود بدون شکسته نفسی اعتراف بجهل خود دارم و میدانم که نمیدانم جزاینکه از باب لايترك الميسور بالمعسor آنچه از ظواهر فرمایشات مشايخ عظام اعلی الله مقامهم بقدر فهم ناقص خود فهمیده ام درمیان میگذارم و بسا که جناب سائل یا سایر خوانندگان مسئله را بهتر از خود این ناچیز بفهمند و فرمایش حضرت پیغمبر است صلی الله علیه و آله کم من حامل فقه غیر فقیه و کم من حامل فقه الی من هو افقه منه یعنی چه بسیار حامل فقهی که خود فقیه نیست و چه بسیار حامل فقهی که بفقیه تر از خود آنرا برساند حال شروع میکنم بجواب سؤالات و هر یک را در ضمن مطلبی ذکر میکنم.

### مطلوب اول

دراینکه محمد وآل محمد علیهم السلام علل اربعه

## کایناتند و دراین مطلب مقدمه و فصولی است

### مقدمه

پایه همه مسائل دین مسئله توحید است که هر کس آنرا بحقیقت فهمیده باشد فهم همه مسائل دین براو آسان می شود و توحید همه اش این نیست که بگوئیم خدا یکی است و برویم برسر سایر مطالب بلکه باید در معنی آن تعمق و تأمل کنیم و بتوجه عوامانه که خدا را یکی میدانند مثل یکی بودنی که در مخلوقات است اکتفا نکنیم چه آن یکی ها که در مخلوقات است همه مرکب از اجزاء هستند مثلا میگوئیم زید یکی است و حال آنکه ملیونها جزء ظاهره و باطنه دارد و ما اسم مجموعه این اجزاء را یکی گذارده ایم حال اگر خداوند را باین نوع یکی بودن توحید نماییم در واقع مخلوقی را در ذهن تصور کرده ایم صاحب اجزاء و اسم مجموعه آنها را خدا گذارده ایم و به یکی بودن آنرا توصیف نموده ایم و چنین توحیدی نزد ارباب معرفت شرک است و مصدق فرمایش خداوند عالم می شود که فرموده و مایؤمن اکثرهم بالله الا وهم مشرکون یعنی ایمان نمی آورند بیشتر آنها بخدا مگر اینکه آنها مشرکند و اگر مثل چنین توحیدی از عوام و جهال پذیرفته باشد از خواص و اهل معرفت

پذیرفته نیست و خداوند را چنان باید توحید نمود که  
 خود فرموده و فرموده قل هو الله احد یعنی بگو که او  
 است خدای احد واحد ترجمه فارسی آن یک است و یک  
 جزء جزء نیست وجهات مختلفه و حالات مختلفه و صفات  
 مختلفه ندارد وجهات و حالات و صفات اجزائی هستند  
 که شایسته مخلوقات است و در ذات احد راه ندارند و  
 صفات ذاتی که برای خداوند شمرده میشود آنها عین  
 ذاتند و تغییر پذیر نیستند و کم و زیاد نمیشوند و گاه  
 نفی و گاه اثبات نمیشوند مثل علم و قدرت و سمع و  
 بصر که کم و زیاد نمیشوند و علم خداوند کم و زیاد  
 نمیشود که بگوئیم مثلا علم تازه ای پیدا کرده و زیاد  
 شده یا خلق تازه ای فرموده و قدرتش زیاد شده و صفات  
 ذاتی عین ذاتند و این فرمایش حضرت ابی عبدالله است  
علیه السلام که در کتاب المبین از کافی روایت نموده اند  
سمع ابو عبدالله عليه السلام يقول لم يزل الله عزوجل  
ربنا و العلم ذاته و لامعلوم والسمع ذاته و لامسموع و  
البصر ذاته و لامبصرو القدرة ذاته و لامقدور فلما حدث  
الأشياء وكان المعلوم وقع العلم منه على المعلوم والسمع  
على المسموع والبصر على المبصرو القدرة على المقدور  
 یعنی شنیده شد که حضرت ابوعبدالله عليه السلام

میفرمود هست خداوند عزوجل پروردگار ما و علم ذات او است و معلومی (در ذات او) نیست و سمع ذات او است و مسموعی (در ذات او) نیست و بصر ذات او است و مبصری (در ذات او) نیست و قدرت ذات او است و مقدوری (در ذات او) نیست پس چون خلق فرمود چیزها را و معلوم پیدا شد واقع شد علم ازا و بر معلوم و سمع بر مسمع و بصر بر مبصر و قدرت بر مقدور و از این فرمایش معلوم میشود که علم ذاتی خداوند شبیه بعلم مخلوقات که صفت آنها است نیست که حاجت بقرین شدن با معلوم داشته باشد بلکه عین ذات او است و قرین با معلوم نمیشود و از برای او علمی دیگر است که صفت او و مخلوق او است و این علم واقع بر معلوم میشود و برای علم ذاتی او که عین ذات او است تغییر حالتی نیست که قبل از ایجاد معلوم واقع برآن نشده باشد و پس از پیدایش مخلوق واقع برآن شود و تغییر حالت پیدا کند و این علم دوم صفت او است مثل سایر صفات غیر ذاتی که همه مخلوق او بیند و این قبیل صفاتند که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمودند کمال التوحید نفی الصفات عنه یعنی کمال توحید آن است که صفات را ازا و نفی نمائیم و این صفاتند که قابل نفی و اثباتند و میشود

آنها را نفی یا اثبات کنیم مثلاً وقتیکه زیدرا خلق فرمود  
 میگوئیم خلق فرمود و خالق زید است و تا وقتیکه خلق  
 نفرموده نمیگوئیم خالق زید است بلکه میگوئیم قادر بر  
 خلق زید است و اثبات قدرت که صفت ذاتی او است  
 برای او میکنیم نه خالقیت که صفت حادث و مخلوق او  
 است و تا خلقت نفرموده خالقیت معنی نخواهد داشت  
 و اثبات خالقیت بعداز وجود خلقت است نه قبل از آن  
 مثل صفات خلقی که ما داریم و تا کسی نتوشته با و کاتب  
 نمیگویند و تا کسی نزده با و ضارب نمیگویند و تا کسی  
 مسلمان نشده با و مسلم نمیگویند و هکذا سایر صفات و  
 بنابراین از برای خداوند صفاتی است ذاتی که قابل نفی  
 نیستند و عین ذات او بیند بلا مغایره و صفاتی است غیر  
 ذاتی که قابل نفی و اثباتند مثل اراده و خلق و رزق و  
 امثال آنها که واقع بر خلق میشوند و مخلوق او بیند چنانچه  
 حضرت ابی جعفر ثانی علیه السلام در حدیثی در جواب  
 شخصی که از ایشان سؤال کرد که آیا اسماء و صفات خداوند  
 خود او هستند پس از بیان طویلی فرمودند والاسماء و  
الصفات مخلوقات و المعنی بها هو الله یعنی اسمها و  
 صفت‌ها مخلوقات هستند و آنکه قصد کرده میشود با آنها  
 خدا است (کتاب المبین ج ۱ ص ۶۴) و صفات غیر ذاتی

هم دو نوعند بعضی را صفات اضافه میگویند یعنی صفاتی که آنها قرین خلق میشوند مثل دانائی و شناوی که مثلا میگوئیم خدا دانا است بحال من و شنوا است مر صدای مرا و نوع دیگر صفات افعال هستند که در آنها کردن کاری ملاحظه میشود مثل آفریننده و زنده کننده و میراننده و امثال اینها که پس از وقوع آن کار اثبات آن صفت میشود نه قبل از آن مثلا تا زید را نیافریده نمیگوئیم آفریننده زید و پس از آفریدن میگوئیم آفریننده و تا زید را روزی نداده نمیگوئیم روزی دهنده و پس از روزی دادن میگوئیم روزی دهنده و این دو قسم صفت ذاتی نیستند که عین ذات او باشد بلکه غیر او و خلق او و ملوك او هستند و نسبت این صفات بخداوند ازباب تشریف است مثل اینکه بکعبه یا مسجد میگوئیم خانه خدا یا بحضرت عیسی علیه السلام میگوئیم روح - الله و خداوند دست پیغمبر خود را که بامردم بیعت میفرمود دست خود خوانده و فرموده ان الذين يبايعونك انما يبايعون الله يدالله فوق ايديهم یعنی آنها که با تو بیعت میکنند این است و جزاین نیست که با خدا بیعت میکنند دست خدا بالای دستهای آنها است و همه این قبیل نسبتها نسبت تشریف است والا بین خلق و ذات

خداوند نسبتی نیست و نسبت همیشه بین دو مخلوق است که جفت یکدیگر میشوند و نسبتی بین آنها حاصل میشود نه بین خلق و خدا که ابدا خلق جفت با خدا نمی شوند.

**فصل - از جمله صفات یکی صفت علیّت است و اول باید معنی علیّت را عرض کنم . علت در لغت بمعنی سبب است یعنی چیزی که با آن توصل به چیز دیگر حاصل شود مثلا آتش علت سوزندگی است و بسبب آتش سوزندگی پیدا میشود و آتش علت است و سوزندگی معلول آن است و هروقت علت باشد معلول آن هم هست و هروقت نباشد معلول آنهم نیست مثل چراغ و روشنی که هروقت چراغ باشد روشنی هم هست و نمیشود که چراغ باشد و روشنی نباشد و هروقت چراغ نیست روشنی هم نیست و نمیشود که چراغ نباشد و روشنی باشد و در اصطلاح حکما بچهار چیز علت میگویند و میگویند هر چیزی ماده ای دارد و صورتی و این دو در کن وجود شی هستند و هر کدام از این دو رکن اگر نباشند آن شی موجود نمیشود مثلا تخت چوبی که ماده آن چوب است و صورت آن هیئت تخت ، اگر چوب نباشد تختی پیدا نمیشود و اگر آن هیئت روی آن چوب گذارد ننشود تختی پیدانمیشود**

و باین مناسبت بچوب که ماده تخت است "علت مادی" میگویند و بصورت تخت "علت صوری" و چون فاعلی باید باشد که این صورت را روی ماده بگذارد تا تخت موجود شود و اگر آن فاعل نباشد تختی پیدا نمیشود بعمل آن فاعل "علت فاعلی" میگویند و چون موجبی باید باشد که فاعل را وادار بانجام این کار بکند و اگر آن موجب نباشد فاعل اقدام با آن فعل نمیکند آن موجب که فاعل را وادار بساختن تخت کرده با آن "علت غائی" میگویند و بنابراین علت غائی علت است برای علت فاعلی و علت فاعلی علت است برای علت مادی و علت مادی علت است برای تحقق صورت تخت و باین چهار علل اربعه میگویند و میگویند پیدایش هرچیزی در عالم محتاج ببودن این چهار علت است و هر کدام نباشد آن چیز موجود نمیشود و پوشیده نماند که مثلی که برای ماده و صورت زدیم مثلی بود برای تقریب ذهن و چوب و تخت ماده و صورت عرضی هستند و چه بسیار چوبها که بصورت تخت نیستند و چه بسیار تخت ها که از چوب ساخته نشده اند و در این مثل فعل نجار باعث وجود چوب نشده است که علت فاعلی بشود و سخن حکما در ماده و صورت ذاتی است که صورت مخصوص ماده خود است و

ماده مخصوص صورت خود و مثل نزدیکتر چراغ و نور چراغ است و نور چراغ ماده‌ای دارد و صورتی و فعل چراغ باعث وجود ماده نور شده و ماده نور باعث تحقق صورت نور شده و ادراک این مسائل محتاج بدقت نظر زیاد است.

**فصل – از آنچه در معنی علت و مراد حکما از آن عرض کردم معلوم می‌شود که علیّت از صفات اضافه است و علت و معلول قرین یکدیگر و منسوب و شبیه بیکدیگرند و علت آنچه در خود دارد بمعلول خود میدهد مثل شعله آتش که علت گرم شدن هوای اطرافش هست گرمی در خود شعله هست و از زیادی گرمی خود بهوا میدهد و آنرا گرم و شبیه خود می‌کند یا دست شما که سنگ را حرکت در می‌آورد حرکت در دست شما هست و آنرا بسنگ میدهد و علت حرکت سنگ می‌شود و حرکت سنگ معلول حرکت دست شما و شبیه حرکت آن است حال هر علت و معلولی را که ملاحظه کنید نسبت و مقارنه و شباخت را بین آنها ملاحظه خواهید نمود بنابراین ذات خداوند معنی ندارد که علت مخلوقات باشد چه ذات او نسبت و مقارنه و شباختی با خلق ندارد و منزه از مجانست مخلوقات است و اگر ذات او علت مخلوقات بود می‌بایست مخلوقات هم**

مثل ذات او قدیم باشد نه حادث چه نمیشود که علت موجود باشد و معلوم نباشد مثلا نمیشود چراغ باشد و نورش نباشد بنابراین مخلوقات اگرچه معلوم علتی هستند ولی آن علت ذات خداوند نیست بلکه صفتی از صفات اضافه و فعل او است که حادث و خلق او است و خداوند خالق علت و معلوم هردو است چنانچه در دعای عدیله است کان علیما قبل ایجاد العلم و العلة یعنی خداوند دانا بود (علم ذاتی) قبل از ایجاد علم (حادث) و علت و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در خطبه بتیمه میفرماید علة ماصنع صنعه (صفته خ ل) و هو لاعلة له یعنی علت مخلوقات فعل (صفت خ ل) خداوند است و برای او علتی نیست و فعل خداوند مشیت او است که آنرا بلاسبب و بلاکیف خلق فرموده و آنرا سبب خلق سایر خلق قرار داده و فرمایش حضرت ابی عبدالله است علیه السلام خلق الله المنشية بنفسها ثم خلق الاشياء بالمشیة یعنی خلق فرمود خداوند مشیت را بنفس مشیت پس خلق فرمود اشياء را بسبب مشیت (كتاب السنين ج ۲ ص ۳) و فرمایش آن حضرت است علیه السلام در حدیثی ابی الله ان یحری الاشياء الا بالاسباب یعنی ابا فرموده است خداوند که جاری بفرماید چیزها را مگر با اسباب

آنها (كتاب المبين ج ۱ ص ۲۹۷) و ما در هر چيز که نظر ميکنیم می بینیم که خداوند هر چیزی را با سببی خلقی ایجاد می فرماید نور چراغ یا آفتاب را بسبب چراغ و آفتاب ایجاد می فرماید گرمی را بسبب آتش و برای هر چیزی سببی است و برای هر سببی هم سببی است تا میرسد بمشیت خداوند عالم که آن سبب الاسباب است و آنرا بدون سببی دیگر خلقت فرموده و نفس خود آنرا سبب آن قرار داده است و برای این قرار دادن علت و کیفیتی نیست و فرموده لایسئل عما یافع و هم یسئلون یعنی سؤال کرده نمیشود خداوند از آنچه میکند و خلق سؤال کرده میشوند و خداوند همه سببها و علت‌ها را با مشیت خود خلق فرموده و آنرا بسی سبب و سؤال‌ها همه از سبب و علت است و برای فعل او سببی نیست که از آن سؤال کرده شود .

**فصل – از آنچه عرض شد انشاء الله معلوم شد که ذات خداوند علت خلق نیست و خداوند خالق علت‌ها است و علیّت از صفات اضافه او است که مخلوق او بند و اگر گاه گفته شود که خداوند علت هر چیزی است مقصود صفت علیّت او است نه ذات او همانطور که می‌گوئیم خداوند رازق است و حال آنکه رازقیت از صفات اضافه**

است و از صفات ذاتی نیست حال باید ببینیم که علت و معلول که هردو در خلق و از خلقند آیا علت مقدم است یا معلول علت اشرف است یا معلول شک نیست که علت باید مقدم باشد چه معلول هرچه دارد از علت باو رسیده و علت اشرف است چه او اول اقتضای وجود کرده و از جود خداوند موجود شده و بعد از آن فیض وجود به معلول رسیده است مثل چراغ و نور آن که بر در و دیوار است شعله چراغ بواسطه لطافتش اول اقتضای ظهور نور آتش غیبی را کرده و در آن ظاهر شده بعد بشاع خود دیوار تاریک را تکمیل کرده و از کمون آن روشنی را بیرون آورده و ظهور آتش در شعله علت شده و روشنی دیوار معلول آن شده بنابراین علت خلق اول مخلق الله است و بظهور و نور وجود او کاینات موجود شده اند و اگر خلق اول فانی شود همه کاینات معدوم میشوند و علی الدوام باید از آن سراج منیر انوار وجود بتاید تا کاینات موجود بمانند و کائنات خود نور اویند نه آنکه چیزی مستقلند غیر از نور وجود و آنها که گفته اند ماهیات مجعل بجعل خداوند نیستند و خداوند آنها را موجود قرار داده بربخطا رفته اند و لازمه قول آنها این است که ماهیات قدیمند و قدما متعددند و این عقیده کفر است

و خداوند میفرماید قل اللہ خالق کل شے یعنی بگو خدا خالق هرجیزی است و ماهیات هم اشائی هستند و خداوند خالق آنها است .

**فصل** – پس از آنکه دانستیم که ذات خداوند علت خلق نبیست بلکه صفت علیت او علت خلق است و این صفت هم مثل سایر صفات مخلوق او است و دانستیم که علت قبل از معلول است و نتیجه گرفتیم که علت خلق خلق اول خداوند است چه علت همیشه قبل از معلول است و معلول بی علت موجود نمیشود میخواهیم بدانیم آن خلق اول و علة العلل کیست پس عرض میکنم و لاقوة الا بالله که بنص آیات قرآن و اخبار آل محمد علیهم السلام و اجماع امت وجود مبارک حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآلہ اول خلق است و هریک را درفصلی عرض میکنم .

**فصل** – خداوند میفرماید قل ان کان للرحمن ولد فانا اول العبادین یعنی بگو اگر برای خداوند فرزندی بود پس من اول عبادت کنندگانم و درآیه دیگر میفرماید قل انى امرت ان اعبدالله مخلصا له الدين و امرت لان اكون اول المسلمين یعنی بگو امر شده ام عبادت کنم خدا را درحالی که خالص کننده باشم برای او دینم را و

امر شده ام برای اینکه اول مسلمین باشم و در آیه دیگر  
میفرماید قل انى امرت ان اكون اول من اسلم یعنی بکو  
هراينه من امر شده ام که اول کسی باشم که اسلام آورده  
و در آیه دیگر میفرماید بپیغیر که بگوید انا اول المسلمین  
یعنی من اول اسلام آورند گانم و از این آيات شریفه  
علوم میشود که آن بزرگوار اول مسلمین و اول عابدین  
هستند حال میخواهیم بدانیم که مسلمین و عابدین  
کیانند باز بكتاب خدا مراجعه میکنیم می بینیم فرموده  
له اسلم من فی السموات و الارض یعنی اسلام آورده اند  
برای خداوند همه آنها که در آسمانها و زمینند و در آیه  
دیگر میفرماید ان کل من فی السموات و الارض الا آتی  
الرحمن عبادا یعنی نیستند آنها که در آسمانها و زمینند  
مگر آنکه میآید درحالی که عبد خداوند است و از این  
دو آیه شریفه علوم میشود که همه عالمیان اسلام آورده اند  
وعبادت پروردگار را میکنند گفته نشود که در این دو آیه  
مبارکه لفظ "من" ذکر شده که در زبان عرب برای ذوى  
العقل استعمال میشود و بنابراین این دو آیه شامل غیر  
ذوى العقول نمیشود چه عرض میکنم که نور عقل و فهم  
در همه کاینات کم و بیش هست و خداوند در جای دیگر  
از کتاب خود برای همه بلفظ مخصوص ذوى العقول تعبیر

آورده چنانچه فرموده است : و ان من شء الا يسبح  
بحمده ولكن لاتفقهون تسبیحهم يعني نیست چیزی مگر  
آنکه تسبیح میکند بحمد خدا ولكن شما تسبیح آنها را  
نمیفهمید و ضمیر جمع هم در زبان عربی برای ذوی  
العقل است و لفظ شیء که در سیاق نفی واقع شده افاده  
عموم میکند پس همه آنچه در عالم است عبادت خداوند  
را میکند و میفهمد و همچنین در دو آیه دیگر در سوره  
الجمع و التفای میفرماید یسبح لله ما في السموات و ما في  
الارض يعني آنچه در آسمانها و زمین است تسبیح خداوند  
رامیکند و در سوره حشر میفرماید یسبح له ما في السموات  
والارض و در سوره های حشر و صف میفرماید سبح لله  
ما في السموات و ما في الارض و در سوره انبیاء میفرماید  
و سخروا مع داود الجبال یسبحن والطير يعني تسخیر  
کردیم کوهها را که تسبیح میکردند با داود و مرغ را و  
در سوره رعد میفرماید و یسبح الرعد بحمده يعني تسبیح  
میکند رعد بحمد خداوند و از این آیات شریفه معلوم  
میشود که همه کاینات تسبیح و عبادت خداوند را میکند  
و همه عابد هستند منتهی بعضی عبادتشان عبادت  
تکوینی است که اطاعت امر "کن" خداوند را نموده اند  
و کائن شده اند و این عبادت شامل مؤمن و کافر هردو

میشود و اگر کفار اطاعت امر تکوینی خدارا ننموده بودند موجود نمی‌شدند و حال که می‌بینیم موجودند معلوم میشود که اطاعت امر پروردگار و اطاعت اورا نموده اند که موجود شده اند و بعضی عبادتشان عبادت تکوینی و تشریعی است و این خاص بمؤمنین است که پس از عبادت تکوینی اوامر تشریعی خداوند را هم اطاعت کرده اند و عابد بهرد و معنی شده اند و از آنجه عرض شد انشاء الله معلوم شد که همه کاینات عابد و مسلمند و وجود مبارک حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله اول کاینات و علت موجودات است .

فصل - اخبار بسیاری از طریق شیعه و اهل سنت هردو رسیده است که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و آل اطهار او صلوات الله علیهم اول مخلق اللهند و بعض آنها در اینجا روایت میکنم . قال علی بن الحسین عليهما السلام ان الله عزوجل خلق محمدًا و عليا و الائمة الاحاد عشر من نور عظمته ارواحا في ضياء نوره  
يعبدونه قبل خلق الخلق يسبحون الله عز و جل و يقدسونه و هم الائمة الهادية من آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین يعني فرمود حضرت علی بن الحسین عليهما السلام هراینه خداوند عزوجل خلق

فرمود محمد و علی و ائمه یازده گانه را از نور عظمتش  
 ارواحی در ضیاء نورش عبادت میکردند اورا قبل از خلق  
 خلق تسبیح مینمودند خداوند عز و جل را و تقدیس  
 میکردند اورا و آنها امامان هدایت کننده هستند از آل  
 محمد صلوات الله علیهم اجمعین (كتاب المبین ج ۱  
ص ۲۴۴) . قال ابو جعفر عليه السلام لجابر يا جابر كان  
الله ولا شيء غيره ولا معلوم ولا مجهول فاول ما ابتدء  
من خلق خلقه ان خلق محمدا و خلقنا اهل البيت معه  
من نوره و عظمته الحديث يعني فرمود حضرت ابو جعفر  
عليه السلام بجابر اي جابر بود خداوند و چيزی غير او  
نبود نه معلوم و نه مجهول پس اول چيزیکه ابتدأ فرمود  
از خلق خلق این بود که محمد را خلق فرمود و خلق  
فرمود ما اهل بيت را با او از نورش و عظمتش . سمع  
رسول الله صلی الله علیه وآلہ و هو يخاطب عليا علیه  
السلام ويقول ياعلی ان الله تبارک و تعالى کان و لا  
شيء معه فخلقني و خلقك روحين من نور جلاله فكنا  
امام عرش رب العالمين نسبح الله و نقدسه و نحمده و  
نهله ذلک قبل ان یخلق السموات والارضين فلما اراد  
ان یخلق آدم خلقنى و ايak من طينة عليين و عجتنا  
بذلك النور الحديث يعني شنیده شدکه رسول خدا صلی

الله عليه وآلله خطاب میفرمود به على عليه السلام و  
میفرمود هراینه خداوند تبارک و تعالی بود و چیزی با او  
نبد پس خلق فرمود مرا و خلق فرمود تورا دو روح از  
نور جلالش پس در جلو عرش پروردگار عالمیان تسبیح  
میکردیم و تقدیس میکردیم اورا و حمد اورا میکردیم و  
توحید اورا میکردیم آن قبل از آن بود که خلق بفرماید  
آسمانها و زمین ها را پس چون اراده فرمود که خلقت  
بفرماید آدم را خلق فرمود مرا و تورا از طیعت علیین  
و عجین کرد مارا با آن نور (كتاب المبين ج ۱ ص ۲۴۱)  
عن ابی عبدالله عليه السلام قال قال الله تعالى يا محمد  
 انى خلقتك وعليا نورا يعني روحنا بلا بدnen الحديث يعني  
فرمود حضرت ابی عبدالله عليه السلام فرمود خداوند  
تعالی ای محمد هراینه من خلق کردم تورا و على را  
نوری يعني روحی بی بدن (كتاب المبين ج ۱ ص ۲۴۲)  
عن جابر بن عبد الله قال قلت لرسول الله صلی الله  
علیه وآلہ اول شے خلق الله تعالی ما هو فقال نور نبیک  
 یا جابر خلقه الله ثم خلق منه کل خیر يعني جابر بن  
عبدالله گفت عرض کردم برسول خدا صلی الله علیه و  
آلله اول چیزی که خداوند خلقت فرمود چه بود فرمود  
نور پیغمبر تو ای جابر خلق فرمود اورا پس خلق کرد از

آن هر خیری را (كتاب المبين ج ۱ ص ۲۴۲) . از اين احاديث و احاديث بسيار ديجر در اين معنی معلوم ميشود که حضرت پیغمبر صلی الله عليه و آله اول مخلق الله میباشند و بدیهی است که مقصود اين ظهور ايشان که در لباس بشريت در هزار و چهارصد و کسری سال پیش از اين بود نیست چنانچه در حدیث ما قبل آخر گذشت و اين ظهور مبارک بعداز پیدايش پدر و مادر و بسياري از خلق خدا بود و اگر اين ظهور علت خلق بود میبايست پس از وفات ايشان همه کايانات معدوم شوند مثل چراغ که علت انوار خودش است وقتیکه خاموش ميشود همه انوار او از میان میروند ولی مطلب اين نیست و مطلب آن است که حقیقت ايشان که نور عظمت خداوند است علت کايانات است و آن حقیقت باموت اين بدن بشری نمیمیرد و از میان نمیرود و آن حقیقت وجه باقی خداوند است و علت بقاء موجودات و اغلب آنها که برایشان دشوار است که قبول کنند آن حضرت اول مخلق اللهمد و علت موجودات باين گمان است که مراد گوينده اين بدن ظاهري بشری ايشان است و ما هرگز جنین خلاف واقعی نگفته ايم .

**فصل - هرگز که داخل در اسلام می شود می فهمد**

اجماع مسلمین براین است که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآلہ اشرف کاینات و افضل خلائق و اول موجودات میباشد و این مطلبی است که علمای اسلام در کتب و مصنفاتشان نوشته اند و شرعا در اشعارشان سروده اند و خطبا بر منابر گفته و میگویند و همه مذاхین در کوچه و بازار میگویند و هرکس وارد برمذهب شیعه شود میفهمد که اجماع ایشان براین است که ائمه اطهار علیهم السلام از نور آن بزرگوار و روح او و طینت اویند و صاحب هر فضلی هستند جز نبوت و آنچه از امور خاص آن حضرت بوده و کتب و مصنفات علمای شیعه پر است از این مطلب و شرعا در اشعارشان و خطبا در سخنرانی و مذاخین در کوچه و بازار همه همین را میگویند و اجماعی از این بالاتر نمیشود که آیات کتاب و اخبار سنت و اجماع امت برآن شهادت دهنند و بدیهی است آنکه اول خلق باشد افضل خلق است و از همه بخداوند نزدیکتر است و هرفضل و کمال و خیر و نوری که سوای ذات احادیث است برای او است و در احادیث فرموده اند نزلونا عن الربوبية و قولوا في فضلنا ما شئتم يعني مارا از ربوبیت پائین بیاورید و بگوئید در فعل ما هرچه خواستید و بنابراین هرچه جز قدم و غنای مطلق و احادیث حقه خاصه بخداوند در

باره محمد و آل محمد علیهم السلام گفته شود سخنی  
بگراف نیست حال از جمله فضایلی که در اخبار خودشان  
یافته ایم و گفته ایم این است که خداوند ایشان را  
علت سایر خلق قرار داده و از آنها که پذیرفتن این  
مطلوب برآنها دشوار است میپرسیم آیا خداوند قدرت  
ایشرا داشته که ایشان را علت سایر خلق قرار دهد یا  
نداشته اگر بگویند نداشته انکار قدرت خداوندرا کرد هماند  
اگر بگویند قدرت داشته ولی این کار را نکرده از آنها  
میپرسیم که بچه دلیل میگوئید آیا آیه ای در قرآن  
دیده اید یا در حدیثی از احادیث دیده اید که خداوند  
آنها را علت قرار نداده آن ادلہ را بیان کنید قل هاتوا  
برهانکم ان کنتم صادقین اما ما که میگوئیم بدلیل  
فرمایشات خودشان است که بعض آنها گذشت و بعض  
دیگر ذکر آنها می‌اید و اگر میگویند ذات خداوند علت  
خلق است میگوئیم علیت صفتی است و صفات خداوند  
خلق خدایند و اگر میگویند از صفات ذاتیه است میگوئیم  
صفات ذاتی عین ذاتند و اگر ذات علت باشد باید همه  
خلق قدیم باشند چون معلول همیشه با علت هست و  
علت بی معلول معنی ندارد و ذات که قدیم است و بنا  
بگفته شما علت است باید خلق که معلول او بیند نیز قدیم

باشند و حال آنکه خلق حادثند و عمدۀ اشتباه از اینجا  
 پیدامیشود که قدرت بر فعل را با فعل یکی میگیرند و حال  
 آنکه قدرت ذاتی خداوند از صفات ذاتی است و فعل  
 صفتی است حادث و آنها که مشیت و اراده خداوند را  
 قدیم پنداشته اند و مرید را از صفات ثبوتیه شمرده اند  
 برخطا رفته اند و مشیت و اراده خداوند حادثند و خلق  
اویند و فرمایش حضرت ابی عبدالله است عليه السلام  
 خلق الله المشیة بنفسها ثم خلق الاشیاء بالمشیة يعني  
 خلق فرمود خداوند مشیت را بنفس مشیت پس خلق  
فرمود اشیاء را بامشیت (كتاب المبین ج ۲ ص ۳) و  
فرمایش آن حضرت است که فرمود المشیة محدثة و قيل  
له لم يزل الله مریدا فقال ان المرید لا يكون الا لمراد  
 معه بل لم يزل عالما قادرًا ثم اراد يعني مشیت حادث  
 است و عرض شد باشان که خداوند همیشه مرید بوده  
 پس فرمود هراینه مرید نمیباشد مگر آنکه مرادی با او  
 است بلکه خداوند همیشه قادر بوده بعد اراده فرموده  
(كتاب المبین ج ۲ ص ۳) و از آنچه عرض شد انشاء الله  
 معلوم شد که ذات خداوند علت نیست و فعل او علت  
 خلق است و گذشت فرمایش امیر المؤمنین عليه السلام  
علة ماصنع صنعته و نیز معلوم شد که علت خلق قبل از

خلق و اول خلق است و مجملاً معلوم شد که محمد و آل محمد علیهم السلام اول واشرف خلقند و خداوند ایشان را علت خلق قرار داده است حال که این مطلب بطور کلی معلوم شد می‌پردازیم بذکر اخبار و ادله خاصه‌ای که محمد و آل محمد علیهم السلام علت غائی و فاعلی و مادی و صوری خلقند و هریک را انشاء‌الله در فصلی ذکر می‌کنیم و احادیث را از جلد اول کتاب المبین روایت می‌کنم و پس از ذکر احادیث اشاره بصفحه کتاب مینمایم

### فصل – در اینکه ایشان علت غائی خلقند عن ابی

عبدالله علیه السلام فی حدیث و نحن علة الوجود  
يعنى از حضرت ابی عبدالله است در حدیثی و مائیم علت وجود (ص ۲۳۵) و در حدیث معراج است از رسول خدا صلی الله علیه وآلہ که خداوند خطاب با آن بزرگوار وائمه معصومین می‌فرماید فلولاكم ما خلقت الدنيا والآخرة  
والجنة والنار يعنى پس اگر شما نبودید خلق نمی‌کردم دنیا و آخرت و نه بهشت و آتش را (ص ۲۳۶) . و در حدیث دیگر است ازان حضرت که خداوند بآدم فرمود هؤلاء خمسة من ولدك لولاهم ما خلقتك ولا خلقت الجنة ولا النار ولا العرش ولا الكرسي ولا السماء ولا الأرض ولا الملائكة ولا الجن و الانس الخبر . يعنى آن جماعت پنج

نفر از اولادت هستند اگر آنها نبودند خلق نمی‌کردم  
 تورا و خلق نمی‌کردم بهشت و نه آتش را و نه عرش و نه  
 کرسی و نه آسمان و نه زمین و نه ملئکه و نه جن و اسما  
 را (ص ۲۳۶) . و حضرت امیرالمؤمنین در نامه‌ای به  
معاویه مرقوم فرمودند فاتاً صنایع رینا والناس بعد صنایع  
لنا پس هراینه ما صنایع پروردگارمان هستیم و مردم  
 بعد از آن صنایعی هستند برای ما (ص ۲۳۶) . و از آن  
حضرت است در خطبه‌ای وجمعی الرسل و الملئکه و  
 الارواح خلقوا لخلقنا یعنی و همه پیغمبران و ملئکه و  
 ارواح خلق شده اند بجهت خلق ما . و از این احادیث  
 برمؤمن منصف آشکار می‌شود که ایشانند علت غائی خلق  
واما آنچه که خداوند فرموده و مخلقت الجن و الانس  
 الا لیعبدون یعنی خلق نکردم جن و انس را مگر برای  
 آنکه عبادت کنند مرا منافاتی با آنچه گذشت ندارد و  
 چنانچه در تفسیر آیه از حضرت سیدالشهداء عليه السلام  
 رسیده است مراد از عبادت معرفت است عرض می‌کنم  
 معرفت ذات خداوند محال و ممتنع است وكلامي بی‌معنی  
 است و معنی معرفت شناختن صفات است و آن بزرگواران  
 اسماء و صفات خداوند و خداوند خواسته که از راه  
 آنها شناخته شود و خلق را خلق فرموده که نور آن اسماء

و صفات در آنها ظاهر شود و هریک بفراخور حکایت از آن نور معرفت اورا حاصل کنند و این است معنی آنچه حضرت صادق علیه السلام در حدیثی فرمودند بناعرف الله و بنا عبدالله و لولانا ماعبدالله یعنی بما شناخته شد خداوند و بما عبادت کرده شد خداوند و مائیم دلالت کنندگان برخداوند و اگر ما نبودیم خداوند عبادت نمی شد (ص ۲۲۴) و این است معنی آنچه در زیارت میخوانیم من عرفکم فقد عرف الله یعنی هر کس شمارا شناخت پس بتحقیق خدا را شناخته است و این است معنی حدیث قدسی کنت کنزا مخفیا فاحبیت ان اعرف فخلقت الخلق لکی اعرف یعنی من گنج پنهانی بودم پس دوست داشتم که شناخته شوم پس خلق کردم خلق را که شناخته شوم . و شناخته شدن او بظهور نور اسماء و صفات او یعنی نور محمد و آل محمد علیهم السلام است در هر چیزی و این نور است که در همه چیزها ظاهر شده و با آن تسبیح و عبادت خداوند را مینمایند و علت غائی هر چیز همان نوری است که از نور عظمت خداوند یعنی محمد و آل محمد علیهم السلام در او ظاهر شده و با آن موجود شده و برای او معرفت خداوند حاصل شده و عبادت پروردگار خود را کرده است و

وجودی که در هر موجودی آنرا ملاحظه مینمایید نور آن مقام اول مالخلق‌اللهی است و اثر و معلول او است چنانچه در حدیث گذشت که ایشانند علت وجود و مصدق شعر شاعر در اینجا است که می‌گوید :

در هرچه نظر کردم سیمای تو می‌بینم

سرهای سرافرازان در پای تو می‌بینم

و این نور کون و وجود است که در همه خلق چه مؤمن و چه کافر ظاهر شده است و اختصاص بخوبان و مؤمنین ندارد و اگر نور وجود در کفار و بدان ظاهر نمی‌شود اصلاً بوجود نمی‌آمدند و همه کاینات ریزه خور خوان احسان آن مقام اول مالخلق‌اللهی هستند و این است یکی از معانی آنچه در زیارت جامعه کبیره میخوانیم طأطاً كل

شرفکم و بخ کل متکبر لطاعتنکم و خضع کل حبار

لفضلکم و ذل کل شیء لكم یعنی خاضع شده است هر -

شریفی برای شرف شما و اقرار کرده است هر متکبری برای

طاعت شما و خاضع شده است هرجباری برای فضل شما

و ذلیل شده است هر چیزی برای شما . عرض میکنم همه

اینها بواسطه احتیاجی است که هر چیزی و هر کسی بوجود

خود دارد و در خود احساس این احتیاج را میکند اگرچه

که ندانند وجودش از قدر نور کیست و این احساس باعث

خپوع و اعتراض و ذلت او است .

**فصل - در اینکه ایشان علت فاعلی میباشد و اول**

احادیث آنرا ذکر میکنم . سمع ابو عبدالله عليه السلام

یقول نحن السبب بینکم و بین الله عزوجل یعنی شنیده

شد که حضرت ابی عبدالله عليه السلام میفرمود مائیم

سبب بین شما و بین خداوند عزوجل (ص ۲۳۵) . در

ندبه معروفه است فماشیء منا الا وانتم له السبب و اليه

السبیل یعنی نیست چیزی ازما مگر آنکه شماeid برای

آن سبب و راه بسوی او (ص ۲۳۵) . حضرت صادق عليه

السلام در حدیثی فرمودند ابی الله ان یجری الاشیاء

الا بالاسباب یعنی ابا فرموده است خداوند که جاری

بفرماید چیزها را مگر بالاسباب (ص ۲۹۷) . و در حدیث

است از حضرت باقر عليه السلام از قول خداوند فانتم .

خیار خلقی و احبابی و کلماتی و اسمائی الحسنی و اسبابی

و آیاتی الکبری یعنی پس شماeid نیکان خلق من و دوستان

من و کلمات من و اسمهای نیکوی من و اسباب من و آیات

بزرگ من (ص ۲۳۶) . و ازضم این احادیث معلوم میشود

که خداوند همه افعال را برdest ایشان جاری فرموده و

ایشان را سبب و علت و فاعل آن افعال قرار داده . و

در توقیع رفیع است از حضرت صاحب الامر عجل الله

فرجه نحن صنایع رینا و الخلق صنایعنا یعنی مائیم  
صنایع پروردگارمان و خلق صنایع ما هستند (ص ۲۳۶)  
 و در حدیثی از حضرت باقر است علیه السلام و نحن  
سب خلق الخلق یعنی ومائیم سبب خلق خلق (ص ۲۳۶)  
 در حواشی کتاب المبین از حدیث مفصلی از مفضل از  
 حضرت صادق علیه السلام در فضایل امیرالمؤمنین علیه  
السلام روایت فرموده اند و تلک الصورة هیولی الہیولات  
 و فاعله المفعولات و اسح الحركات و علة كل علة یعنی  
 و آن صورت (یعنی صورت انزعیمه امیرالمؤمنین علیه  
 السلام که منزه از کثرات دانیه است) هیولای هیولاها  
 و فاعل مفعول ها و اصل حركات و علت هر علته است  
 (ص ۲۳۶) و آن صريح است در اینکه ایشان علت فاعلی  
 هستند و مراد ما از علت فاعلی بودن ایشان این نیست  
 که نعود بالله باستقلال کاری میتوانند بکنند یا شریک  
 خداوند در اجرای افعال یا وکیل اویند که اذنی از او  
 میگیرند و بحوال وقوه خود کاری انجام میدهند چه اینها  
 همه کفر است و آنچه ما میگوئیم این است که خداوند  
 آن مقام اول ماحلق اللہی را سبب اجرای افعال خود و  
سبب الاسباب وصفت فاعلی خود قرار داده است وصفات  
فعلی و افعالشان همه خلق اویند واللہ خلقکم و ما تعملون

ونسبت فعل به سبب باعتقاد باينكه فاعل خداوند عالم است جل شانه جایز است و آيات قرآن و اخبار آل محمد عليهم السلام شاهد این مطلب است و از آن جمله است فرمایش امیر المؤمنین عليه السلام در تفسیر این آيات

شريفه الله يتوفى الانفس حين موتها و آيه يتوفاكم ملك الموت الذى وكل بكم و آيه توفته رسلينا و آيه تتوفاهم الملائكة طيبين و آيه الذين تتوفاهم الملائكة ظالما انفسهم

که خداوند در آیه اول توفّی یعنی میراندن را بخود نسبت داده و در آیه دوم بملک الموت و در آیه سوم به رسولان و در آیه چهارم و آیه پنجم به ملئکه نسبت داده در تفسیر این آيات آن حضرت فرمود فهو تبارك و تعالى اجل و اعظم من ان يتولى ذلك بنفسه و فعل رسله و ملائكته فعله لانهم بامرہ يعملون الى ان قال عليه السلام و لملك الموت اعون من ملائكة الرحمة و النعمة يصدرون عن امره و فعلهم و كلما يأتونه منسوب اليه و اذا كان فعلهم فعل ملك الموت و فعل ملك الموت فعل الله لانه يتوفي الانفس حين موتها على يد من يشاء و يعطى و يمنع و يثيب و يعاقب على يد من يشاء و ان فعل امنائه فعله كما قال و ماتشاون الا ان يشاء الله يعني پس او (خداوند) تبارك و تعالى اجل و اعظم ازان است

که بنفسه متولی میرانیدن شود و فعل رسولان او و ملئکه او فعل او است زیرا که آنها با مر او عمل میکنند تا اینکه فرمود و برای ملک الموت اعوانی است از ملئکه رحمت و نعمت که اطاعت امر اورا میکنند و فعل آنها و هرچه که میکنند منسوب باو (ملک الموت) است پس فعل آنها فعل ملک الموت است و فعل ملک الموت فعل خداوند است زیرا که او است که میمیراند نفس‌ها را در هنگام مرگشان برداشت هر کس که میخواهد و عطا میفرماید و منع میفرماید و شواب میدهد و عقاب میکند برداشت هر که میخواهد و هراینه فعل امناء و فعل او است چنانکه فرموده و نمیخواهید مگر آنکه خدا میخواهد (كتاب المبين جلد ۲ ص ۲۰۰)

و در این حدیث تأمل فرمائید و ببینید نسبت دادن فعل بملئکه و رسل و امناء خداوند عین نسبت فعل به خداوند است وایشان صفت منسوب الیهی خداوند و خواست خداوند خواست ایشان است و خواست ایشان خواست خداوند و باز حدیثی دیگر که شاهد براین عرايض است روایت میکنم حضرت ابی عبد الله عليه السلام در تفسیر قول خداوند فلما آسفونا انتقمنا منهم فرمودند

---

ان الله عزوجل لا يأسف كاسفنا ولكن خلق أولياء لنفسه

---

یاسفون و یرضون و هم مخلوقون مربوبون فجعل رضاهم

رضا نفسه و سخطهم سخط نفسه لانه جعلهم الدعاء اليه  
 و الادلاء عليه فلذلك صاروا كذلك وليس ان ذلك يصل  
 الى الله كما يصل الى خلقه لكن هذا معنى ما قال من  
 ذلك و قد قال من اهان لى ولها فقد بارزني بالمحاربة و  
 دعاني اليها وقال و من يطع الرسول فقد اطاع الله و  
 قال ان الذين يبايعونك انما يبايعون الله يدالله فوق  
 ايديهم فكل هذا و شبهه على ما ذكرت لك وهذا الرضا  
 والغضب و غيرهما من الاشياء مما يشاكلا ذلك ولو كان  
 يصل الى الله الاسف والضرر وهو الذي خلقهما و  
 انشأهما لجائز لقايل هذا ان يقول ان الخالق يبيد يوما  
 لانه اذا دخله الغضب والضرر دخله التغيير و اذا دخله  
 التغيير لم يؤمن عليه الابادة ثم لم يعرف المكون من  
 المكون و لا القادر من المقدور عليه و لا الخالق من  
 المخلوق تعالى الله عن هذا القول علوا كبيرا بل هو  
 الخالق للاشياء لالحاجة فاذakan لالحاجة استحال الخد  
 والكيف فيه فافهم ان شاء الله يعني هراینه خداوند عز  
 وجل محزون نمیشود مثل محزون شدن ما ولكن او خلق  
 فرموده است اوليائي برای خودش که محزون میشوند و  
 خوشنود میشوند و آنها مخلوقند و مزبوب پس قرار داده  
 است رضایت آنها رضایت خودش و سخط آنها سخط

خودش زیرا که او آنها را دعوت کنندگان بسوی او قرار داده و دلالت کنندگان براو پس باین جهت چنین شدند و نه این است که (رضاء و سخط) بخدا میرسد آنطور که بخلقش میرسد لکن این معنی آن چیزهایی است که از این قبیل فرموده و بتحقیق فرموده است هرکه اهانت کند بدوسی ازمن پس بتحقیق مرا بجنگ طلبیده و مرا بجنگ خوانده و فرموده و هرکس اطاعت کند رسول را پس بتحقیق خدارا اطاعت کرده و فرموده هراینه کسانیکه بیعت میکنند با تو این است و جزاين نیست که با خدا بیعت میکنند دست خدا بالای دستهای ایشان است پس همه این و شبه این بطوری است که برای تو ذکر کردم و همچنین است رضا و غضب و غیرآن دو از چیزهایی که مثل این است و اگر حزن و ملالت بخدا میرسید و حال آنکه او آن دورا خلق فرموده و ایجاد کرده جایز بود برای گوینده این که بگوید هراینه خالق روزی هلاک میشود زیرا هرگاه غضب و ملالت براو وارد شود تغییر برآ وارد میشود و اگر تغییر برآ وارد شود ایمن از هلاکت نمیشود و ایجاد کننده از ایجاد شده و قادر از مقدور و خالق از مخلوق شناخته نمیشود برتر است خداوند از این سخن بزرتری بزرگی بلکه او است خالق چیزها نه

برای حاجتی و وقیکه برای حاجتی نباشد محال میشود  
حدّ و کیف دراو پس بفهم انساء الله (ص) ۲۲۴ عرض  
میکنم اگر در این دو حدیث شریف بدقت تامل فرمائید  
 ابواب بزرگی از معرفت برایتان گشوده میشود و تنزیه و  
 تقدیس خداوند را از روی معرفت خواهید نمود و او را  
 از هر نوع مشابهت و مجانستی با مخلوقات منزه خواهید  
 دانست و بقياس بر مخلوقات چیزی در باره خداوند  
 اعتقاد نخواهید ورزید و خواهید دانست که رضا و غضب  
 و هر نوع فعلی از ذات خداوند سرنمیزند چه سر زدن  
 افعال مختلفه لازمه اش حصول تغییر در ذات او است و  
 تغییر از شأن حوادث است نه ذات قدیم و تعدد افعال  
 از لوازم کثرات است و کثرات همه مخلوق خدایند وهمه  
 افعال خداوند از مبدء تامنتهی مخلوق خداوندند و مبدء  
 هر فعلی صفتی است خاص آن فعل و مناسب آن فعل و  
 فعل دیگر از مبدء آن فعل سرنمیزند مثلًا فعل کتابت  
 مبدئش صفت کاتب بودن شماست و فعل سخن گفتن  
 مبدئش صفت ناطق بودن شماست و با صفت ناطقیت  
 نمیشود نوشت و با صفت کاتب بودن نمیشود سخن گفت  
 و اشیائی که یک صفت بالفعل دارند فقط یک کار از آنها  
 سرمیزند و کار دیگر از آنها سرنمیزند و آنها که چند صفت

دارند کارهائی بعدد صفاتشان از آنها سرمیزند نه بیشتر  
 مثلاً آتش که صفت سوزانندگی و روشن کنندگی را دارد با  
 صفت سوزانندگی نمیتواند چیزی را سرد کند و با صفت  
 روشن کنندگی نمیتواند چیزی را تاریک کند و بنابراین  
 افعالی که در ملک جاری میشوند هریک مبدئی دارند و  
 عدد آن مبادی بعدد آن افعال است و هر مبدئی صفتی  
 است برای موصوفی و فاعل آن است و آن موصوفها هم  
 باز صفاتی هستند برای موصوف بالاتری نامیرسد ببالاترین  
 درجه خلق که آن موصوف بهمه صفات است و همه افعال  
 تنزلات او هستند و او است اول خلق و فاعل همه افعال  
 و او اول خلق است و موصوفی بالاتر ازاو نیست و او ذاتی  
 است فوق همه ذوات و محمد و آل محمدند علیهم السلام  
 آن ذات و آن مقامی است که در آنجا نور واحدند و قائم  
 مقام خداوند در خلق و ایشانند آن اولیاء که خداوند  
 آنها را برای خود خلق فرموده و رضای آنها را رضای  
 خود قرار داده و سخن‌آنها را سخط خود قرار داده و  
 خواست آنها را خواست خود قرار داده و افعال آنها را  
 افعال خود قرار داده و اطاعت آنها را اطاعت خود قرار  
 داده و معصیت آنها را معصیت خود قرار داده و اکرام  
 آنها را اکرام خود قرار داده و اهانت آنها را اهانت

خود قرار داده و خلاصه هر معامله ای با آنها را معامله با خود قرار داده و هر یک از اینها که عرض کردم اشاره به حدیثی از احادیث است و این است مراد ما از عملت فاعلی بودن آن بزرگواران در مقام اعلی و ایشان را از مخلوقیت و بندگی برای خداوند بالا نبرده ایم و غلوی در باره ایشان نکرده ایم و هر چه گفته ایم از فرمایشات خودشان گفته ایم ولکن

سخن‌ها چون بوفق سنزل افتاد

در افهام خلائق مشکل افتاد

**فصل - دراینکه ایشان علت مادی مخلوقاتند و استدا**

**بذكر احاديث مبينمائیم . قال امير المؤمنین عليه السلام**

**اتقوا فراسة المؤمن فانه ينظر بنور الله قيل فقلت يا امير**

**المؤمنين كيف ينظر بنور الله قال عليه السلام لانا خلقنا**

**من نور الله و خلق شعتنا من شعاع نورنا يعني فرمود**

**امير المؤمنین عليه السلام بيرهيزيد از فرات مؤمن پس**

**هراسته او بانور خدا نظر میکند پس عرض کردم ای امير**

**مؤمنان چگونه نظر میکند بانور خدا فرمود عليه السلام**

**برای اینکه خلق شده ایم ما از نور خدا و خلق شده اند**

**شبعه ما از شعاع نور ما (ص ۳۷۳) و لفظ "من" در عربی**

**برای بیان ماده است مثلا مبگویند خاتم من فضة يعني**

ماده آن نقره است و در اینجا هم که فرمودند شیعه ما از شاع نور ما خلق شده اند یعنی ماده شیعه شاع نور آل محمد است علیهم السلام و مراد ما از علت مادی بودن آن بزرگواران همین است نه آنکه بگوئیم ماده شیعه عین ماده آن بزرگواران است بلکه شاع نور ایشان ماده شیعه است . حضرت ابی جعفر علیه السلام در حدیثی فرمودند

---

ثم خلق شیعتنا و انما سموا شیعة لاسهم خلقوا من شاع نورنا یعنی پس خلق فرمود شیعه ما را و همانا نامیده شده اند بشیعه چون آنها خلق شده اند از شاع نور ما (ص ۳۷۳) . حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآلہ میفرمود

---

خلقت من نور الله عزوجل و خلق اهل بیتی من نوری و خلق محبیهم من نورهم یعنی خلقت شدم از نور خداوند عزوجل و خلق فرمود (خداوند) اهل بیت مرا از نور من و خلق فرمود دوستان ایشان را از نور ایشان (ص ۲۳۶)

---

حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآلہ در حدیثی به عباس عمومی خود فرمودند خلقنا الله نحن حيث لاسماء مبنية

---

و لا ارض مدحیة و لا عرش و لا جنة و لا نار كنا نسبحه حين لا تسبیح و نقدسه حين لا تقدیس فلما اراد الله بدوي الصنعة فتق نوری خلق منه العرش فنور العرش من

---

نوری و نوری من نور الله وانا افضل من العرش ثم فتق

من نور ابن ابی طالب فخلق منه الملئكة فنور الملئكة من  
 ابن ابی طالب و نور ابن ابی طالب من نور الله و نور  
 ابن ابی طالب افضل من الملئكة و فتق نور ابنتی فاطمة  
 فخلق منه السماوات والارض فنور السماوات والارض من  
 نور ابنتی فاطمة و نور فاطمة من نور الله و نور فاطمة  
 افضل من السموات والارض ثم فتق نور الحسن فخلق  
 منه الشمس و القمر فنور الشمس و القمر من نور الحسن  
 و نور الحسن من نور الله و الحسن افضل من الشمس و  
 القمر ثم فتق نور الحسين فخلق منه الجنة والحور العين  
 فنور الجنة والحور العين من نور الحسين و نور الحسين  
 من نور الله و الحسين افضل من الجنة و الحور العين  
 يعني خلق فرمود ما را خداوند جائی (یاوقتی) که نه  
 آسمان بناشده ای بود و نه زمین کشیده شده ای و نه  
 عرشی و نه بهشتی و نه ناری تسبیح میکردیم اورا وقتیکه  
 تسبیحی نبود و تقديس میکردیم اورا وقتیکه تقديسی  
 نبود پس چون خداوند اراده فرمود ابتداء صنعت را  
 شکافت نور ما پس خلق فرمود از آن عرش را پس نور  
 عرش ازنور من است و نور من ازنور خدا است ومن افضل  
 از عرشم پس شکافت نور پسر ابی طالب را پس خلق  
 فرمود از آن ملئکه را پس نور ملئکه از پسر ابی طالب است

و نور پسر ابی طالب از نور خدا است و نور پسر ابی طالب  
 افضل از ملئکه است و شکافت نور دخترم فاطمه را پس  
 خلق فرمود از آن آسمانها را و زمین را پس نور آسمانها  
 و زمین از نور دخترم فاطمه است و نور فاطمه از نور خدا  
 است و نور فاطمه افضل از آسمانها و زمین است پس  
 شکافت نور حسن را پس خلق فرمود از آن شمس و قمر را  
 پس نور شمس و قمر از نور حسن است و نور حسن از نور  
 خدا است و حسن افضل از شمس و قمر است پس شکافت  
 نور حسین را پس خلق فرمود از آن بهشت و حور العین  
 را پس نور بهشت و حور العین از نور حسین است و نور  
 حسین از نور خدا است و حسین افضل از بهشت و حور  
 العین است (ص ۲۳۸) . و چنانچه ملاحظه میفرمایید سه  
 حدیث اول در باره این است که شیعیان و دوستان ازنور  
 ایشان خلقت شده و ماده آنها نور ایشان است و حدیث  
 اخیر دلالت دارد که عرش و ملئکه و آسمانها و زمین و  
 شمس و قمر و جنت و حور العین از نور ایشان خلقت  
 شده اند و آسمانها و زمین شامل مواد همه موالید بین  
 آنها میشود و خداوند خلائق را از قبضاتی از زمینها و  
 آسمانها خلقت فرموده و بنابراین مواد همه قبضات از  
 نور ایشان است و احادیث عام تر از این احادیث هم

داریم . حضرت ابی جعفر علیه السلام در حدیثی  
فرمودند در صفت خداوند و کان خالقا و لامخلوق فاول  
شیء خلقه من خلقه الشیء الذى جمیع الاشیاء منه یعنی  
 خداوند خالق بود و مخلوقی نبود پس اول چیزیکه خلق  
 کرد از خلقش آن شبئی بود که همه اشیاء از آنند (کتاب  
 المبین ج ۲ ص ۱۵) و آن اول چیز نور حضرت پیغمبر  
 است صلی الله علیه و آله که همه اشیاء از آن پدید  
 آمده اند و فرمایش حضرت پیغمبر است صلی الله علیه  
 و آله در حدیثی باب عباس و آن این است : ان الله  
خلقني و عليا من نور واحد قبل خلق آدم بهذه المدة  
ثم قسمه نصفين ثم خلق الاشياء من نوري و نور على  
 علیه السلام یعنی هراین خداوند خلقت فرمود مرا و علی  
 را از نور واحدی پیش از خلق آدم باین مدت (چهل هزار  
 سال) پس آنرا بدو نصف قسمت فرمود پس خلق فرمود  
 اشیاء را از نور من و نور علی علیه السلام (ص ۲۳۸) و  
 لفظ اشیاء عام است و شامل همه از خوب و بد میشود و  
 این در مقام کون است که همه امت واحده هستند و تا  
 صفت ایمان یا کفر بخود نگرفته اند نه خوبند و نه بد و  
 همان وجودی که دارند که ماده آنها است از نور مقام  
 اول ماحلق اللھی است و با آن برپا هستند و بازاین نظر

است که گفته میشود آن بزرگواران علت مادی هستند  
 چه چنانچه در حدیث گذشت ایشان علت وجود هستند  
 واما در مقام شرع و نسبتها و پیدایش خوب و بد خوبی  
 خوبان از شعاع نور ایشان یعنی نور مقام قطبیت و رسالت  
 و امامت ایشان است و بدی بدان از ظل ظلمت اعداء  
ایشان چنانچه فرموده اند نحن اصل کل خیر و من فروعنا  
کل بر یعنی مائیم اصل هر خبری و از فروع ما است هر  
نیکی و فرمودند اعدائنا اصل کل شر و من فروعهم کل  
فاحشة یعنی دشمنان ما اصل هر شری هستند و از فروع  
 آنها است هر فاحشه ای و در مقام کون قبل از ظهر شرع  
 و ایمان و کفر همه امت واحده هستند چنانچه خداوند  
میفرماید : کان الناس امة واحدة فبعث الله النبیین  
مبشرين و منذرین یعنی مردم امت واحده بودند پس  
 خداوند فرستاد پیغمبران را که بشارت دهندهان و  
 ترسانندهان باشند و در مقام کون هم همه محتاج به  
 عطای پروردگارند و خداوند عطای خود را از آنها منع  
نفرموده چنانکه فرموده است کلا نمد هؤلاء وهؤلاء من  
عطاء ریک و ماکان عطاء ریک محظورا یعنی همه را مدد  
 میرسانیم آن جماعت و آن جماعت را (یعنی مؤمنین و کفار  
 را) عطای پروردگار تو من نوع نیست و اول عطای پروردگار

نعمت وجود است که بهمه عطا فرموده و وجود هرچیز  
 ماده او است و دست عطاکننده خداوند محمد و آل -  
 محمدند علیهم السلام که آنها را علت وجود قرار داده  
 و وجود هر موجودی از فضل نور ایشان است و در هرچیز  
 که نظر میکنید اول وجود را میبینید و آن نور محمد و  
 آل محمد است علیهم السلام که از نور خداوند است  
و در دعا میخوانیم لا یاری فیها نور الا نورک ولا یسمع  
فیها صوت الا صوتک یعنی در آنها (موجودات) دیده  
 نمیشود نوری جز نور تو و شنیده نمیشود صوتی جز صوت  
 تو و این است مراد ما از علیتی که در این مقام برای  
 ایشان اثبات میکنیم و انشاء الله از آنچه عرض شد این  
 نکته هم برای شما روشن شده که ما مثل قائلین بوحدت  
 موجود نیستیم که همه موجودات را از یک ماده میدانند  
 که بصورت های مختلفه درآمده و مثل باب دریا میزنند  
 که بخار میشود و بصورت ابر میشود و تقطیر میشود و  
 بصورت برف و باران میشود و جاری میشود و بصورت  
 نهر در میآید و بدربیا میریزد و بصورت دریا میشود و  
 ماده همه این صورتها را یکی میدانند ولی ما این عقیده  
 را برخلاف واقع و مذهب محمد و آل محمد علیهم السلام  
 میدانیم و آنچه که میگوئیم و از فرمایشات ایشان استنباط

کرده ایم این است که خلق از نور ایشان و نور نور ایشان و نور نور ایشان و همچنین تا آخر خلق خلق شده اند و ماده نور غیر از ماده منیر است مثل ماده نور آفتاب که غیراز ماده جرم قرص آفتاب است و معتقدیم که نور هیچوقت از مقام خود بالا نمیرود و آفتاب نمیشود خلق هم هریک در مقامی که هستند از مبدء وجود خود بالاتر نمیروند و سافل بالذات هیچوقت با علای بالذات نمیرسد و هیچکس بمقام ایشان نمیرسد و ماما الا له مقام معلوم.

فصل — در بیان اینکه ایشان علت صوری خلق هستند و بعد از آنکه معلوم شد که ایشان علت مادی خلق هستند این شامل صورت هم نمیشود چه صورت چیزها حدود و نهایات مواد آنها است و صورتها از کمون مواد بیرون آمده اند و کمالات آنها هستند پس آنها هم پیدایشان بفضل وجود ایشان است و هر صورتی کمالی از کمالات ایشان است که بر ماده ای از مواد ظاهر شده و از مجموع عالم همه کمالات ایشان ظاهر شده جز اینکه رو به هر طرف که بکنید رو بکمالی و پشت بکمالی کرده اید و آنجا که همه کمالات ایشان که کمالات خداوند عالم است ظاهر شده وجود مقدس ایشان است در مقام رسالت و امامت و قطبیت که در هر عالمی بحسب آن عالم ظاهر شده اند

که اگر اهل آن عالم رو باو بکنند رو بهمه کمالات خداوند  
عالم بلکه رو بخداوند عالم کرده اند و در عالم ما  
بصورت انا بشر مثلکم ظاهر شده اند و قائم مقام و خلیفه  
خداوندند در میانه ما این است که رؤیت ایشان رؤیت  
خداوند و دوستی ایشان دوستی خداوند و دشمنی ایشان  
دشمنی خداوند و اطاعت ایشان اطاعت خداوند و معصیت  
ایشان معصیت خداوند شده باری مراد ما از اینکه ایشان  
علل اربعه بلکه علة العلل هستند همین معانی است که  
در فرمایشات خودشان بیان فرموده اند و چیزی جزار  
فرمایشات خودشان نگفته ایم و برای اینکه قبول فضایل  
ایشان برشما آسان شود حدیثی نقل میکنم . قیل لابی  
جعفر عليه السلام ان شیعتک تدعی انک تعلم کل ماء فی  
دجلة و وزنه و کنا علی شاطئ دجلة فقال عليه السلام  
لی یقدر الله ان یفوض علم ذلك الی بعوضة من خلقه  
ام لا قلت نعم یقدر فقال انا اکرم علی الله تعالی من  
بعوضة و من اکثر من خلقه یعنی عرض شد بحضرت ای  
جعفر عليه السلام شیعه شمامد عی هستند که شما میدانید  
همه آبهائی که در دجله است و وزن آنها را و ما برساحل  
دجله بودیم پس فرمود عليه السلام بمن آیا خدا قادر  
است که علم آنرا به پشه ای از خلقدش تفویض فرماید یا

نه عرض کردم بلی میتواند پس فرمود من گرامی ترم بر خداوند تعالی از پشه ای و از بیشتر از خلقش (ص ۲۹۹) حال شما هم هر وقت فضیلتی از فضایل را شنیدید که پذیرفتن آن بر شما مشکل شد از خود سؤال کنید که آیا خداوند قادر هست که چنین فضیلتی بخلقی از خلائق خود بدهد یانه مسلما جواب میدهید که بلی آنوقت ملاحظه کنید که آیا دلیلی از کتاب خدا و اخبار اهلیت علیهم السلام دارید که چنین فضیلتی را خداوند به احدی از آحاد خلق نداده اگر چنان دلیلی دارید با آن دلیل انکار کنید ولی اگر دلیلی ندارید و آن مطلب در قدرت خداوند هست و گوینده هم برمطلب خود از آیات و اخبار دلیل می‌ورد بمحض استبعاد و اینکه سابقا چنین مطلبی را نشنیده و نمیدانسته اید انکار نکنید و چه بسیار چیزها است که شما نمیدانید بلی اگر ادله آن گوینده برای شما قانع کننده نبود سکوت بفرمائید چه اگر انکار نمائید ای بسا حقی را ندانسته انکار کرده اید

### مطلوب دوم

در جواب از اینکه مرقوم داشته اند : برای خود شیخی  
نام اختیار کردن بجای شیعه اثنا عشری  
وجهی ندارد

عرض میکنم این اسمی است که بطور فطری مردم ما را  
 باین اسم میخوانند و اسم بدی هم نیست و ماخوشوقتیم  
 که ما را نسبت بیکی از دوستان مخلص محمد وآل محمد  
 علیهم السلام میدهند و چرا خوشوقت نباشیم که چنین  
 اسمی بنا داده اند که معنی آن متابعت از کسی است که  
 در جزئی و کلی تابع محمد وآل محمد علیهم السلام  
 بوده و نشر فضائل و علوم آن بزرگواران را بیش از  
 دیگران نموده است و کی ما این اسم را بجای اسم شیعه  
 بخود داده ایم و خودرا قسمی شیعه خوانده ایم آیا اگر  
 کسی اهل ایران و مقیم و متولد در کرمان باشد از او  
 بپرسند اهل کجا هستی بگوید اهل کرمان این انکار  
 ایرانی بودن او است یا موهم غیر ایرانی بودن او است  
 ابدا چنین چیزی نیست بلی هروقت بخواهد بگوید اهل  
 کدام مملکت است میگوید ایرانی هستم و هروقت بخواهد  
 بگوید اهل کدام شهر از این مملکت است میگوید کرمانی  
 و با این جواب مزید معرفتی هم برای شنونده حاصل  
 میشود چه اهل کرمان معروف بسلامت نفس و باهوشی و  
 خوش ذوقی هستند و بهمین جهت کرمان را دارالامان  
 لقب داده اند و شنونده پی میبرد که این شخص هم  
 باید صاحب این صفات باشد . آیا اگر کسی از شما بپرسد

چه دینی دارید بفرمایید شیعه هستم این موهم این است که شما مسلمان نیستید و کلمه شیعه را بجای مسلمان برای نام خود اختیار کرده اید ابداً چنین چیزی نیست و معنی شیعه یعنی واقعاً مسلمان بلى شنونده از جواب شما این مطلب را میفهمد که شما از دوستان و تابعان حضرت امیرمؤمنان علیه السلام هستید و میفهمد که چه امتیازی نسبت بغير شیعیان دارید حال ما هم همینطور وقتی که میگوئیم شیخی هستیم معرفی بیشتری از شیعه بودن خود کرده ایم چه معلوم است که همه شیعه در امور جزئیه مذهب باهم موافق نیستند مثلاً در اصول فقه بعضی عمل بمظنه میکنند بعضی آنرا جایز نمیدانند و عمل بعلم را واجب میدانند یا در رویه سلوک بعضی مثل بعض صوفیه اوراد و ریاضات مخصوصه برای خود اختراع کرده اند و در نماز و توجهات صورت مرشد خودرا در نظر میگیرند و بعضی این امور را بدعت و خلاف شرع میدانند و در کلیه این امور فقط با آنچه در اخبار آل محمد علیهم السلام وارد شده عمل میکنند یا درباره عقاید بعضی در باره حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآلہ وآئمہ اطهار علیهم السلام غلو میکنند و آنها را از حد بندگی بالا میبرند و بعضی در باره آنها تقصیر میکنند و منکر

بسیاری از فضایل ایشان میشوند و نفی علم و حضور و معجزات آن بزرگواران را مینمایند بعضی دیگر راه وسط را انتخاب کرده اند و بیش از آنچه خود آن بزرگواران در فضایل خود فرموده اند در باره ایشان نمی‌گویند و آنچه از فضایل را که خود بیان فرموده اند قبول و با آن اعتقاد دارند و خلاصه در این امور هریک اعتقاداتی دارند و بمحض اینکه بکسی گفته شود شیعه است برای شنونده روش نیست که آن شخص صاحب کدامیک از این اعتقادات است مگر آنکه مثلاً بگویند اخباری است یعنی از آن جماعت شیعه است که بمعظمه عمل نمیکند و باب علم را مسدود نمیداند و بعلم عمل میکند و هکذا سایر امور حال لفظ شیخی هم که گفته میشود معرفی بیشتری از شیعه بودن است و شنونده میفهمد که شیخی در احکام فقهیه عمل بمعظمه نمیکند درسیر و سلوک فقط بدستورات رسیده از محمد و آل محمد علیهم السلام عمل میکند در حکمت پیروی از حکماء یونان و اهل سنت نمی‌نماید و فقط آنچه که در حکمت از محمد و آل محمد علیهم السلام رسیده معتقد است و دوست دار حکمت ایشان است در عقاید نه براه غلو میرود و نه تقصیر در باره ایشان میکند و صاحب این مجموعه از عقاید را شیخی

میگویند و جون پیشوا و راهنمای ما در این مجموعه عقاید  
مرحوم شیخ اجل اوحد شیخ احمد بن زین الدین احسائی  
اعلی اللہ مقامه است مردم مارا بحسب فطرت باین اسم  
خوانده اند و خداوند هم در قیامت هر جماعتی را بنام  
پیشوایشان میخوانند و بنظر من حیف است که انسان وقت  
خودرا صرف این نزاعهای لفظی بنماید و کی شکی در  
تشعیع ما بوده است که به برداشت این اسم بخواهیم  
رفع شیوه بنمائیم.

### مطلوب سوم

در جواب از اینکه مرقوم داشته اند و از این قبیل است  
ابحاد کردن اصطلاحات جدیده دینیه بحای اصطلاحات  
قدیمه متعارفه شیعه مثلا بحای ینچ اصول دین (توحید،  
عدل، نبوت، امامت و قیامت) چهار ارکان دین گفتن  
و در رکن رابع تولا و تبرا را شمردن حال آنکه تعلق این  
دو چیز از حصه عملیات مؤمن است نه که از اعتقادات و  
ایمانیات.

---

عرض میکنم در این باره سابقا شرحی در رساله ای که  
در جواب سائلی نوشته ام و ناتمام مانده داده ام و  
اینک همان مطالب را با تغییرات و توضیحاتی که مناسب  
مطلوب جنابعالی باشد بعرض میرسانم و در آنجا نوشته ام

تقسیم امور دین باصول و فروع باین ترتیب که در این ایام متداول است ذکری از چنین تقسیمی در اخبار نیست و در اخبار ذکر اصل اسلام وارکان اسلام و دعائیم اسلام و اثافی اسلام و سهام اسلام و عروه‌های اسلام و شرایع اسلام و شروط اسلام و حدود اسلام شده ولی در اغلب آنها اصول و فروع مصطلح فقها را باهم شمرده اند یا فقط از فروع بعض آنها را شمرده اند و بنابراین اصل این تقسیم باین ترتیب مأخذ از اخبار نیست و از سلیقه خود آقایان فقها است و چون اهل سنت اصول دینی شمرده بودند علمای شیعه هم برای اینکه کلمات مختصه ای باشد که تعلیم اطفال یا آنها که تازه وارد تشیع میشوند بنمایند برآن اصول افزودند مثل مسئله امامت که اعتقاد آن مخصوص شیعه است یا مسئله عدل را که واقعاً از فروع توحید است بلاحظه بیندا شدن حیریه در میانه اهل سنت با اصول دین ذکر کردند که معلوم باشد همه شیعه قائل بعدل خداوند عالم هستند. و بعضی گفته اند که این تقسیم از آن جهت است که اموری که با عقل ثابت میشود از اصول است و بقیه فروع و این صحیح نیست چون اثبات نبوت شخصیه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله یا اثبات معاد یا عدل خداوند چیزی نیست که عامه

مکلفین ابتداءاً بتوانند بدلیل عقل ثابت کنند و عوام  
 بلکه بسیاری از خواص جز توحید و نبوت عامه و امامت  
 عامه یعنی اثبات لزوم نوع پیغمبران و امامان را نمیتوانند  
 بدلیل عقل اثبات کنند و اینکه شخص حضرت محمد بن  
 عبدالله صلی الله علیه و آله پیغمبر بوده اند بدلیل  
 معجزات و تسدید و تایید خداوند اثبات میکنند نه  
 بدلیل عقل و اثبات عدل و معاد را بدلیل فرمایش  
 حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله میکنند و اثبات امامت  
 اشخاص ائمه اطهار علیهم السلام را بنص حضرت پیغمبر  
 صلی الله علیه و آله یا نص امام سابق برلاحق مینمایند  
 و اگر آحادی از مردم باشند که عقلشان بآنجا رسیده که  
 بدلیل عقل بتوانند اثبات کنند که پیغمبر ما باید اسمش  
 محمد باشد فرزند عبدالله در مکه بدنیا آمده باشد و  
 امثال این مشخصات یا آنکه وصی او باید اسمش علی  
 باشد و فرزند ابیطالب باشد یا اثبات عدل و معاد را  
 بدلیل عقل خالص بتوانند بکنند این مقدور همه مکلفین  
 که بعض آنها دختران نه ساله و پسران چهارده ساله  
 هستند نیست و لا یکلف الله نفسا الا وسعها بهر حال  
 در تعیین اصول و فروع هم همه علماء هم سلیقه نیستند  
 چنانچه از مرحوم ملا اسماعیل عقدائی نقل شده که در

كتاب مشكوة اليقين في معرفة اصول الدين فرموده که  
 عدل داخل توحيد است و معاد از لوازم عدل است و  
 خلاصه اين دو را ازفروع توحيد شمرده و از صاحب اجابة  
 المضطرين نقل شده آنچه حاصل آن اين است که اصول  
 دين يکي است و آن توحيد است و باقی از لوازم توحيد  
 است و از صاحب انوار الجلية في سرح الفصول النصيرية  
 نقل شده که نوشته اصول دين نزد ما توحيد است و عدل  
 و نبوت و امامت و بعد معاد را در مباحث عدل شمرده و  
 در آخر فرموده که معرفت خدای تعالی اصل دین است  
 در حقیقت چراکه مساوی آن از لوازم آن است و مرحوم  
 میرزای قمی رحمة الله عليه در قوانین فرموده آنچه  
 حاصل آن اين است که معادی را که از اصول پنج گانه  
 شمرده اند ممکن است در ما جاء به النبي مندرج کرد  
 مخصوصا جسماني بودن آنرا و چنانکه ملاحظه میفرمائید  
 هریک از علماء بسلیقه خود اصول را تعیین کرده اند و  
 اصول خمسه یعنی توحید و نبوت و امامت و عدل و معاد  
 که مشهور بین متاخرین شده است دلیلی بر رجحان آن  
 بر سایر تقسیمات نیست جز اینکه همه آنها اعم از اینکه  
 اسمشان را اصول بگذاریم یا فروع اعتقاد با آنها حتم و  
 فرض است و در آن سخنی نیست و سخن در اختلاف

سلیقه‌ها است و از مشایخ ما اعلی‌الله مقامهم مرحوم  
 شیخ اوحد شیخ احمد بن زین الدین احسائی اعلی‌الله  
 مقامه در رساله حبیة النفس اصول دین را برهمین سبک  
 متداول پنج شمرده‌اند و شرح فروع هریک را فرموده‌اند  
 و مرحوم سید جلیل سیدکاظم رشتی اعلی‌الله مقامه در  
 رساله اعتقادات بهمین ترتیب شمرده‌اند جزاً اینکه در  
 باب عدل میفرماید "بدانکه از جمله صفات ثبوتیه ذاتیه  
 عدل است و این اگرچه داخل باب توحید است و بیانش  
 در ضمن بیان توحید و صفات مناسب بود لیکن کمترین  
 بسبب آنکه چون سخن علماء ناینطور اجرا شده که آنرا  
 علیحده تعداد کنند لهذا بجهت او عنوان جدید وضع  
 کرده تا آخر فرمایش" ولی خود ایشان در رساله حجه—  
 البالغه آنها را چهار تاشمرده‌اند و آنها را ارکان نامیده‌اند  
 و فرموده‌اند آنچه ترجمه آن این است "پس بدان که  
 ایمان بریانمیشود مگر بچهار رکن رکن اول اقرار بتوحید  
 است و آن قول لا اله الا الله است باتفاق و تسليم  
 رکن دوم اقرار بنبوت است و آن قول محمد رسول الله  
 است رکن رکن رسوم اقرار بولايت است و آن قول على ولی  
 الله و الائمه من ولده اولیاؤ الله است رکن چهارم شیعه  
 است و آن همان است که در احادیث و اخبار ائمه علیهم

السلام به اولی من والوا و اعادی من عادوا و اجانب  
من جاسبوا وارد شده است یا آنچه در معنی نواصب وارد  
شده که آنها عداوت شیعه مارا میکنند و این چهار باب  
است که درست نمیشود آخری آنها مگر باولی آنها و  
اولی آنها مگر با خرى آنها" و مرحوم جد امجد آقای  
حاج محمدکریم خان کرمانی اعلی اللہ مقامه اصول دین  
را بهمین ترتیب اخیر که سید فرموده اند بنام ارکان دین  
آنها را چهار شمرده اند و در رساله رکن رابع میفرمایند  
"پس بر عوام الناس واجب است که چهار رکن را بشناسند  
اول خدا دویم پیغمبر و سیوم امام چهارم مجتهدی را  
که تقلید کنند و آن مجتهد احکام آل محمد علیهم  
السلام را برای عوام بیان نماید و آن مجتهد حجت ائمه  
است برمدم" و درجای دیگر از همان رساله میفرمایند  
"دین خدا اند چهار رکن دارد اول معرفت خدا جل و  
علا دویم معرفت رسالت پناهی صلی اللہ علیہ و آله  
سیوم معرفت ائمه هدی سلام اللہ علیهم چهارم ولایت  
اولیاء اللہ و برائت از اعداء اللہ نظر باشکه هر که جز  
امام است رعیت است و از اولیاء امام است خواه راوی  
باشد خواه نباشد" و در رساله الفبا اصل چهارم را  
شناختن پیشوايان شیعه شمرده اند و نمیدانم چه ایرادی

برمشايخ ما دراين کلمات دارند اگر ايراد اين است که  
 چرا اصول دين را اركان نامیده اند علمای ديگر هم  
 نامیده اند و ايرادي شده چنانچه از شیخ علاءالدين  
 ابوالحسن بن ابی المجد حلبي نقل شده که در کتاب  
 اشاره السبق ميفرماید "آنچه واجب است از اعتقاد باان  
 از اركان اربعه که توحيد است و عدل و نبوت و امامت  
 آن چيزی است که تکلیف باان عمومی است و نمیشود  
 باان جاهل بود" و اگر ايراد اين است که چرا عدل و  
 معاد را نشمرده اند در اقوال سایر علماء هم دیديد که  
 يك يا هردو را نشمرده اند و عدل را از فروع توحيد و  
 معاد را از فروع عدل يا از فروع نبوت شمرده اند مثل  
 سایر ما جاء به النبي و مرحوم میرزا قمی رحمة الله  
 عليه در قوانین نوع اقرار بمعاد را جزء امور عقلیه و  
 خصوص جسمانی بودن آنرا جزء ماجاء به النبي شمرده  
 است و خود مرحوم آقای حاج محمدکریم خان کرامانی  
 اعلی الله مقامه درکتاب ارشاد العوام عدل را در توحيد  
 ذکر فرموده اند و معاد را در قسمت ديگر و در کتاب  
 فطرة السليمة هردو را در مبحث توحيد ذکر فرموده اند  
 و بعلاوه آيه يا حدیثی نیامده که درآنها عدل و معاد را  
 بنام اصل شمرده باشند که اگر کسی اسم آنها را اصل

نگذاشت خلاف گفته خدا و رسول گفته باشد هریک از علما بسلیقه خود تقسیمی فرموده اند ایشان هم بسلیقه خود اینطور تقسیم فرموده اند و اگر ایراد این است که چرا معرفت مجتهد و لزوم دوستی دوستان و دشمنی دشمنان را از ارکان دین شمرده اند مرحوم میرزا قمی رحمة الله عليه هم در قوانین معرفت مجتهد را از اصول دین میشمارد آنجاکه در قانون تجزی دراجتهاد میفرماید آنچه ترجمه آن این است "و تحقیق سخن در آن متوقف بررسیان مقدمه ای است و آن این است که جواز اجتهاد و تقلید و وجوب رجوع بمجتهد از مسائل کلامیه متعلق باصول دین و مذهب است نه از اصول فقه و نه از فروع آن پس آن جاری مجرای وجوب اطاعت امام است چون چاره ای از لزوم معرفت اینکه حجت بعداز غیبت امام عليه السلام کیست نیست" تا اینکه میفرماید "خلاصه آنکه رجوع به عالم با حکام شرع در غیر موقع حضور امام عليه السلام از مسائل اصول دین و مذهب است که به عقل و نقل ثابت میشود مثل معاد و مثل وجوب امام برای رعیت بعداز پیغمبر صلی الله عليه وآلہ و ولایت و برائت را هم نظرم میآید که در رساله ای که فتاوی مرحوم عالم فقید مرحوم حاج آقا حسین بروجردی رحمة

الله عليه در آن جمع شده بود دیده ام که ولايت و برائت را از اصول دين شمرده اند حال هر ايرادي براین دو عالم بزرگ میگيرند بر ماهم بگيرند. در اينکه دوستي دوستان و دشمنان محمد و آل محمد عليهما السلام و اعتقاد ب معاد و عدل از واجبات دين است که هيج شکي نيسit و مورد اجماع همه شيعه است حال يکي آنها يا بعض آنها را از اصول شمرده باشد ديگري از فروع هيچيک از دو قول مستلزم مخالفت خدا و رسول نيسit منتهi اختلاف سليقه اي است و بعلاوه مأخذ تقسيم ما و ديگران دوتا است و بقول فقها اول باید تحرير محل نراع را نمود آنها که امور دين را باصول و فروع تقسيم کرده اند بعض از آنها وجه تقسيمشان اين است که خواسته اند با ذكر اصولی تعريف مذهب شيعه را کرده باشند توحيد را شمرده اند که مابه الامتياز موحدین از مشركين باشد اقرار به نبوت حضرت پيغمبر صلی الله عليه و آله را شمرده اند که مابه الامتياز مسلمين از اهل كتاب باشد امامت را شمرده اند که مابه الامتياز شيعه از سنی باشد عدل را شمرده اند از باب تاكيد بربطان مذهب اشاعره از اهل سنت که جبری شده اند اما معاد را نمي دانم چرا شمرده اند چه آن از مابه الامتياز شيعه

از سنی یا مسلمین از اهل کتاب نیست و همه موحدین  
 قائل بمعاد هستند و شاید خواسته اند که یکی از امور مهمه  
 دین را شمرده باشد. جماعتی دیگر مأخذ تقسیمان  
 بر این اساس است که اصول دین اموری است که بعقل  
 ثابت میشود و فروع دین آنها یند که بنقل ثابت میشود  
 ولی بحساب خودشان هم درست نرفته اند مسئله معاد  
 را کجا دختر نه ساله و پسر چهارده ساله میتواند بعقل  
 اثبات کند جزا ینکه بعد از آنکه بیغمیر و امام و عالم راوی  
 از ایشان را شناخته باشد مسئله معاد را از آنها بشنود و  
 اذعان بآن بکند و اگر باین شعورها میشد فهمید که در  
 ورای این عالم عالم دیگری است که عالم آخرت باشد  
 و آنجا بجزای اعمال خود میرسمیم صاحب شعوران دنیا  
 که در علوم طبیعی شق شعر میکنند اولی بفهم آن بوده اند  
 و حال آنکه بسیاری آنرا نفهمیده اند و آیا دختران نه  
 ساله و پسران چهارده ساله ما از آن علمائی که اتم را  
 میشکافند و موشك بهما و ستارگان میفرستند با شعور ترند  
 و حال آنکه آنها با آن شعور ای بسا بسیاری از آنها هستند  
 که بمعاد اقرار ندارند يعلمون ظاهرا من الحياة الدنيا و  
هم عن الآخرة هم غافلون و همچنین مسئله عدل را هم  
کی همه مکلفین میتوانند بعقل بفهمند و حال آنکه فحول

علماء از حل مسئله عدل و ابطال جبر یا تفویض و اثبات امر بین امرین درمانده اند و اگر نه این بود که خداوند میفرماید و لاتکن للخائنین خصیما شمه ای از شبهات جبریین مینوشتم تامعلوم شود حتی آنها که صرف میر و شرح امثله والفیه و معنی و کتاب فوانین و کفایه و مکاسب شیخ را هم خوانده اند و باصطلاح عالم و ملا شده اند از آنها نمیتوانند جواب دهند چه بررسد به عوام که آنرا بعقل اثبات کنند و چطور میتوانند آنرا اثبات کنند و حال آنکه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در جواب کسی که از مسئله قدر میپرسد میفرمایند بحر عمیق لاتلجه یعنی دریای عمیقی است در آن فرو مرو باز میپرسد خبر بدۀ مارا از قدر میفرماید خانه تاریکی است داخل آن مشو باز میپرسد خبر بدۀ مارا از قدر میفرماید سر خدا است از آن جستجو مکن باز میپرسد خبر بدۀ بما از قدر میفرماید امری است بین دو امر نه جبر است و نه تفویض حال ببینید چطور مسئله باین مشکلی را تکلیف عامه مکلفین قرار داده اند که بعقل خود اثبات نمایند . واما تقسیمی که مشايخ ما اعلی الله مقامهم فرموده اند براین اساس است که معرفت ذوات از اصول دین یا ارکان دین است و معرفت صفات و افعال و اقوال ایشان فروع دین

و در عین حال هم بعذار معرفت خداوند نوع این ارکان را با همن عقول ناقصه هم میتوان اثبات نمود مثل لزوم وجود نوع انسا و اوصاء و لزوم وجود علمای روایت کنندگان از ایشان و لزوم دوستی دوستان و دشمنی دشمنان ایشان ولی معرفت شخص پیغمبر را از راه مشاهده و اطلاع بر محاجات و ائمه را از طریق اطلاع بر منص پیغمبر صلی الله علیه و آله بر ایشان و علمای را از راه معرفت صفات و علاماتشان که ائمه علیهم السلام بیان فرموده‌اند عوام ناس میتوانند بشناسند و در معرفت همه اینها باید متکی بخداوند و ملاحظه تایید و تسدید او باشد و باین اعتبار میتوان گفت که اشخاص آنها را هم بدلیل منتهی بدلیل عقل میتوانند شناخت چه دلیل تسدید از ادله عقلیه‌ای است که انبیاء اثبات ثبوت خود را با آن نموده‌اند و مشایخ ما اعلی‌الله مقامهم درباره این دلیل بیانات مفصله‌ای دارند مخصوصاً کتاب علم الیقین که مرحوم آقای حاج محمدکریم خان اعلی‌الله مقامه در اثبات حصول علم به کتاب و سنت مرقوم فرموده‌اند باری از آنچه عرض کردم معلوم شد که اصلاً مأخذ تقسیم – سندی ما و آنها دوتا است عیناً مثل‌بینکه یک نفر از حیث شروت اهل شهر را به پنج طبقه تقسیم کند و دیگری آنها

را از حیث علم بچهار طبقه تقسیم کند و اتفاقاً بک نفر در طبقه بندی شخص اول و هم در طبقه بندی شخص دوم در طبقه یک واقع باشد مثلاً ثروتمندتر اهل شهر و هم عالمتر اهل شهر باشد بک نفر دیگرهم در هردو طبقه – بندی در طبقه دوم واقع شود مرد شماره دو در علم و شماره دو در شروت باشد دیگر بقیه در این دو طبقه بندی باهم مطابق نیابند گفته نمیشود که آن دونفر که هر یک بحساب خود طبقه بندی اهل شهر را کرده اند باهم اختلاف دارند خود آنها هم برهم رد و انکاری ندارند حال ما و دیگران که امور دین را هر یک از نظری طبقه بندی کرده ایم اختلافی بایکدیگر نداریم و آن پنج اصل که آنها گفته اند و این چهار رکن که ما گفته ایم همه از دین اسلام است و اعتقاد آنها بر هر مسلم و مسلمه ای فریضه است و در این مطلب اختلافی بین طرفین نیست مگر آنکه گفته شود چنانچه بعض اهل غرض گفته اند که به بعض آنها نعود بالله من غضب الله اعتقاد نداریم آنهم بعد از آنکه هزار جلد کتاب از مشایخ ما اعلیٰ الله مقامهم در اطراف عالم منتشر است و توحید و نبوت و امامت و عدل و معاد و فضائل شیعه را بدلیل عقل و نقل و آفاق و انفس و مجادله و موعظه حسن و

حکمت و اجماع در آنها اثبات فرمودند خیلی بی مزگی است و جز بهانه جوئی چیزی نیست و ما هر چه میگوئیم بحمدالله جز گفته خدا و رسول نیست واينراهم که عرض کردم آنها بسلیقه خود تقسیمی کرده اند مشایخ ما هم بسلیقه خود ازباب مدارا بود والا مشایخ ما اعلی الله مقامهم سلیقه ای هم از خود ندارند و سلیقه ایشان سلیقه محمد و آل محمد است علیهم السلام و همین تقسیم را هم از اخبار و احادیث اهل بیت علیهم السلام استنباط نموده اند و بعض آنها را از جلد اول کتاب المبین برای

شما روایت میکنم و اشاره بصفحه کتاب مینمایم . عن

العسکری علیه السلام فی حديث الطیب اليونانی مع

امیر المؤمنین علیه السلام بعدما قال الطیب ان کفرت

بعدما رأیت فقد بالغت فی العناد و تناهیت فی التعرض .

للھلاک اشہدانک من خاصة الله صادق فی جميع اقاویلک

فامرني بما تشاء اطعک قال على علیه السلام آمرک ان

تفرد الله بالوحدانية و تشهد له بالجود و الحكمة و

تنزهه عن العبث و الفساد و عن ظلم الاماء و العباد و

تشهد ان محمدا الذى انا وصييه سيد الانام و افضل بريته

في دار السلام و تشهد ان عليا الذى اراك ما اراك و

اولاک من النعم ما اولاک خير خلق الله بعد محمد رسول

اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ واحق خلق اللہ بمقام محمد  
 بعده و بالقیام بشرایعه واحکامه وتشهد ان اولیاء اولیاؤ  
 اللہ و ان اعدائے اعداؤ اللہ و ان المؤمنین المشارکین  
 لک فیما کلفتک المساعدين لک علی ما به امرتک خبرة امة  
 محمد صلی اللہ علیہ وآلہ وصفوہ شیعة علی علیه السلام  
 یعنی از حضرت عسکری است علیه السلام در حدیث  
 طبیب یونانی با امیرالمؤمنین علیه السلام بعداز آنکه  
 طبیب گفت اگر کافر شوم بعداز آنچه دیدم پس بتحقیق  
 مبالغه در عناد کرده ام و بمنتهی درجه متعرض هلاک  
 شده ام شهادت میدهم که تو از خاصان خداوندی و  
 راستگوئی در جمیع سخنانت پس امر بفرما مرا با آنچه  
 میخواهی اطاعت میکنم تو را فرمود علی علیه السلام  
 امر میکنم تو را که: تفرید کنی خدارا بوحدانیت و  
 شهادت بدھی برای او به جود و حکمت و منزه بدانی  
 اورا از عبث و فساد و از ظلم کنیزان و بندگان وشهادت  
 دھی که محمدی که من وصی او هستم سید خلق و افضل  
 آنها است در دار السلام و شهادت بدھی باینکه آن  
 علی که نشان داد بتوا آنچه نشان داد و انعام کرد بتوا  
 آنچه انعام کرد بهترین خلق خدا است بعداز محمد  
 رسول خدا واحق خلق خدا است بمقام محمد بعداز او

و بقیام بشرایع و احکام او و شهادت بدھی که اولیاء او اولیاء خدایند و اینکه دشمنان او دشمنان خدایند و اینکه مؤمنیتی که شریک تو هستند در آنچه تکلیف بتو کردم و مساعد تو هستند برآنچه تو را با آن امر کردم برگزیدگان امت محمدند صلی الله علیه و آله و صفوہ شیعیان علی علیه السلام هستند (ص ۴۴۲) حال در این حدیث شریف تامل فرمائید و ببینید که این شخص که تازه میخواست مسلمان شود چگونه اصول دین را باو تعلیم فرمودند و بعداز آنکه توحید و نبوت و امامت را شمردند ولایت و برائت را شمردند و مساعدها اورا در این امور برگزیدگان امت خواندند . و من تفسیر الامام علیه السلام فی قوله تعالی و اذا لقوا الذين آمنوا قالوا آمنا يعني کایمانکم بمحمد صلی الله علیه و آله مقرونا بالایمان بامامة أخيه علی بن ابیطالب و ان خلفاءه من بعده النجوم الزاهرة والاقمار المنيرة و الشموس المضيئة الباهرة و ان اولیاءهم اولیاء الله و اعداءهم اعداؤ الله يعني از تفسیر امام (حسن عسکری) است علیه السلام در قول خداوند تعالی " و هرگاه ملاقات کردند آنها را که ایمان آوردند گفتند ایمان آوردیم " فرمودند یعنی مثل ایمان شما بمحمد صلی الله علیه و آله مقرون بایمان

بامامت برادرش علی بن ابیطالب و اینکه خلفای او بعد از او ستارگان درخشندۀ و ماهیّات نور دهنده و آفتاب های روش کننده هستند و اینکه دوستان ایشان دوستان خدا هستند و دشمنان ایشان دشمنان خدا وندند (ص ۴۴۳) و ملاحظه فرمائید که چگونه در معنی ایمان ولايت و برائت را شمردند و با صلح شما از ايمانيات خواهند بود . عن أبي جعفر عليه السلام عن النبي صلى الله عليه وآلـه و لـكلـ شـيءـ اـسـاسـ اـسـاسـ الـاسـلامـ حـبـنـاـ اـهـلـ الـبـيـتـ يـعـنـيـ اـزـ حـضـرـتـ اـبـيـ جـعـفـرـ اـسـتـ عـلـيـهـ السـلـامـ اـزـ حـضـرـتـ پـيـغمـبـرـ صـلـيـ اللـهـ عـلـيـهـ وـآلـهـ وـبرـايـ هـرـجـيـزـ اـسـاسـيـ اـسـتـ وـ اـسـاسـ اـسـلامـ حـبـ ماـ اـهـلـ بـيـتـ اـسـتـ (ص ۳۶۵) . قال أبو عبد الله عليه السلام قال رسول الله صلى الله عليه وآلـهـ لـاصـحـابـهـ اـيـ عـرـىـ الـاـيـمـانـ اوـثـقـ فـقـالـواـ اللـهـ وـرـسـولـهـ اـعـلـمـ وـ قـالـ بـعـضـهـمـ الـصـلـوةـ وـ قـالـ بـعـضـهـمـ الـزـكـوـةـ وـ قـالـ بـعـضـهـمـ الصـومـ وـ قـالـ بـعـضـهـمـ الـحـجـ وـالـعـمـرـةـ وـ قـالـ بـعـضـهـمـ الـجـهـادـ فـقـالـ رـسـولـ اللـهـ صـلـيـ اللـهـ عـلـيـهـ وـآلـهـ لـكـلـ ماـ قـلـتـمـ فـضـلـ وـلـيـسـ بـهـ وـلـكـنـ اوـثـقـ عـرـىـ الـاـيـمـانـ الـحـبـ فـيـ اللـهـ وـ الـبـعـضـ فـيـ اللـهـ وـ تـوـالـيـ اـوـلـيـاءـ اللـهـ وـ التـبـرـيـ منـ اـعـدـاءـ اللـهـ يـعـنـيـ فـرـمـودـ حـضـرـتـ اـبـوـ عـبـدـ اللـهـ عـلـيـهـ السـلـامـ فـرـمـودـ رـسـولـ خـذـاـ صـلـيـ اللـهـ عـلـيـهـ وـآلـهـ بـاـصـحـابـشـ كـدـامـيـكـ

از دستگیره های ایمان محکمتر است عرض کردند خدا و رسول او داناترند بعضی گفتند نماز بعضی گفتند زکوة بعضی گفتند روزه بعضی گفتند حج و عمره بعضی گفتند جهاد پس فرمود رسول خدا صلی الله علیه وآلہ برای هریک از آنچه گفتید فضلی است و آن نیست ولکن محکمترین عروه های ایمان دوستی در راه خدا است و دشمنی در راه خدا و دوستی دوستان خدا و دشمنی با دشمنان خدا (ص ۴۴۶) و ملاحظه فرمائید که ولایت و برائت از ایمان است و محکمترین دستگیره های آن است و اخبار دراین معنی از حد شماره بیرون است و بدیهی است که مراد از ولایت تنها ولایت ائمه اطهار صلوات الله علیهم نیست و ولایت شیعیان و دوستان ایشان هم مراد است و علامت ولایت ایشان ولایت اولیاء ایشان است چنانچه حضرت ابوالحسن علیه السلام فرمودند :

---

من عادی شیعتنا فقد عادانا و من والاهم فقد والاانا

---

لأنهم منا خلقوا من طينتنا من احبهم فهو منا و من ابغضهم فليس منا يعني هرکس دشمن بدارد شیعه ما را پس بتحقيق دشمن داشته است مارا و هرکس دوست بدارد آنها را پس بتحقيق دوست داشته است مارا زیرا که آنها از مایند خلق شده اند از طینت ما هرکس آنها

را دوست بدارد پس او ازما است و هرکس دشمن بدارد  
 آنها را پس ازما نیست (ص ۴۴۶) . و فرمایش حضرت  
امیر المؤمنین علی بن ابیطالب است عليه السلام که  
میفرمود : من احباب الله احباب النبي و من احباب النبي  
احبنا و من احبابنا احباب شیعتنا فان النبي و نحن و  
شیعتنا من طینة واحدة و نحن في الجنة نبغض من لا یحبنا  
و لانحب من ابغضنا اقرواوا ان شئتم انما ولیکم الله و  
رسوله والذین آمنوا الى آخر الآية یعنی هر که خدا را  
 دوست بدارد پیغمبر را دوست میدارد و هرکس پیغمبر  
 را دوست بدارد مارا دوست میدارد و هرکس مارا دوست  
 میدارد شیعه مارا دوست میدارد پس هراینه پیغمبر و ما  
 و شیعه ما از یک طینت هستیم و ما در بهشتیم دشمن  
 میداریم کسی را که مارا دوست نمیدارد و دوست نمیداریم  
 کسی را که ما را دشمن میدارد بخوانید اگر میخواهید  
 این است و جزاین نیست که ولی شما خداست و رسول او  
 و آنها که ایمان آورده اند تا آخر آیه (ص ۴۴۶) . و  
 فرمایش آن بزرگوار است که در حدیثی به جیش بن معتمر  
فرمودند یاجیش من سره ان یعلم امحب لنا ام مبغض لنا  
فليمتحن قلبه فان کان یحب ولیا لنا فليس بمبغض لنا و  
 ان کان یبغض ولیا لنا فليس بمحب لنا ان الله تعالى

اخذ المیتاق لمحبینا بمودتنا و کتب فی الذکر اسما  
 مبغضنا نحن النجباء و افراطنا افراط الانبياء يعني ای  
 حییش هرکس که مسرور کند اورا اینکه بداند آیا دوست ما  
 است یادشمن ما پس امتحان کند قلبش را پس اگر دوست  
 میدارد دوستی ازما را پس دشمن ما نیست و اگر دشمن  
 میدارد دوستی ازما را پس محب ما نیست خدای تعالی  
 عیهد گرفته است برای دوستان ما بمودت ما ونوشه است  
 در شکر اسم دشمن ما را مائیم نجباء و افراط ما افراط  
 انسیا ییند (ص ۴۴۷) و ازاین حدیث بوضوح علوم میشود  
 که دوستی ایشان دوستی دوستان ایشان است و دشمنی  
 با ایشان دشمنی با دوستان ایشان است بلکه میخواهم  
 عرض کنم که برای ما دوستی یا دشمنی با ذوات مقدسه  
 ایشان مستقیع است چه دوستی یا دشمنی فرع شناختن و  
 ادراک شخص محبوب یا مبغوض و تجانس یا تنافر با او  
 است و ما در درجه ایشان نیستیم که حقیقت ایشان را  
 بتوانیم ادراک کنیم و ایشان را دوست یا نعوذ بالله  
 دشمن بداریم و دوستان وشیعیان ایشانند که باهم نوعا  
 در یک رتبه ایم و ممکن است در اثر تجانس یا تنافر با  
 ایشان محبت یا العیاذ بالله عداوتی پیدا شود و اشاره  
 بهمین مطلب است فرمایش حضرت ابی عبد الله علیه

السلام ليس الناصب من نصب لنا اهل البيت لانك  
 لاتجد رجلا يقولانا ابغض محمدا وآل محمد ولكن  
 الناصب من نصب لكم وهو يعلم انكم تتولونا وانكم من  
 شيعتنا يعني تنيست ناصب کسی که دشمنی باما اهل بيت  
 کند چون تو نمیباي مردی را که بگوید من دشمن میدارم  
 محمد و آل محمد را ولكن ناصب کسی است که با شما  
 دشمنی کند وحال آنکه میداند که شما ماراد وست میداردید  
 و از شیعیان ما هستید (ص ٥٨١) عرض میکنم اشقيائی  
 که در این دنیا با ایشان دشمنی کرده اند و آنهمه آزار و  
 اذیت با ایشان رسانده اند و کسانیکه امروز بفعل آنها  
 راضی هستند هیچکدام حقیقت ایشانرا ادرار نکرده اند  
 که با آن دشمنی کرده باشند و گفته باشند که با آن حقیقت  
 دشمنی دارند و همه دشمنیها با ظهورات آن بزرگواران  
 در عرصه بشریت و مقام انا بشر مثلکم ایشان بوده است  
 که بلباس مناسب عرصه انسانی در آمده بوده اند و  
 تجانس ها و تنافرها همه با این مقام بوده است نه مقام  
 اعلای ایشان و مطلب مطلب لطیفی است که در اینجا  
 خواستم اشاره با آن کرده باشم و بهر حال به معنی که  
 بگیریم مسئله ولایت از ارکان دین است و براءت هم از  
 متممات آن است و ولایت عملی در ردیف سایر عبادات

نیست بلکه فوق آنها و روح آنها است و سایر عبادات اگر روح ولایت در آنها نباشد مثل تن بیجانی هستند و هیچ فایده ندارند و احادیث بسیار شاهد این مطلبند و بعض آنها را در این مقام روایت میکنم . عن النبی صلی الله علیه وآلہ فوالذی بعثنی بالحق نبیا لو جاء احمد بن القیامۃ باعمال کامثال الجبال و لم يحیی بولایة علی پیغمبراست صلی الله علیه وآلہ پس قسم بکسی که مبعوث نمود مرا بحق بنبوت اگر بیاورد یکی از شما روز قیامت اعمالی را که مثل کوهها باشند و ولایت علی بن ابی - طالب را نیاورد هر اینه خداوند عزوچل اورا به رو در آتش میاندازد (ص ٦١١) . و عنہ فی حدیث فلو ان امرؤاً صف بین الرکن و المقام فصلی و صام ثم لقی الله عزوچل . و هو لأهل بیت محمد صلی الله علیه وآلہ بیغض دخل النار يعني و ازاں حضرت است در حدیثی پس اگر مردی بایستد بین رکن و مقام و نماز بخواند و روزه بگیرد پس ملاقات کند خداوند عزوچل را در حالی که دشمن اهل بیت محمد صلی الله علیه وآلہ باشد داخل آتش میشود (ص ٦١١) . و عنہ قال یاعلی لوان امتنی صاموا حتی یکونوا كالحنایا و صلوا حتی یکونوا

کالاوتار ثم ابغضوك لاکبهم الله على وجوههم في النار  
 يعني و از آن حضرت است که فرمود یا علی اگر امت من  
 روزه بگیرند تا آنکه مثل کمانها شوند و نماز بخوانند تا  
 آنکه مثل زه های کمان شوند پس دشمن بدارند تو را  
 هراینه خداوند آنها را به رو در آتش میاندازد (ص ٦١١)  
قال الصادق عليه السلام الناصب لنا اهل البيت لا يبالى  
 صام او صلی ذنی ام سرق انه في النار انه في النار يعني  
 فرمود حضرت صادق عليه السلام دشمن دارنده ما اهل  
 بيت اعتنائی باو نمیشود روزه بگیرد یا نماز بخواند زنا  
 کند یا درزدی کند او در آتش است او در آتش است (ص  
 ٦١١) . و در کتاب کافی است از ابی الجارود قال قلت  
لابی جعفر عليه السلام یابن رسول الله هل تعرف مودتی  
لکم و انقطاعی البیکم و مواليتی اباکم قال فقال نعم قال  
قلت فاني اسالك مسئله يحييني (تجيبي ظ) فيها فاني  
مکفوف البصر قليل المشي ولا استطيع زيارتكم كل حين  
قال هات حاجتك قلت اخبرني بدينک الذي تدين الله  
عزوجل به انت و اهل بيتك لادين الله عزوجل به قال  
ان كنت اخصرت الخطبة قد اعظمت المسئلة والله  
لاعطيك ديني و دين آبائی الذي ندين الله عزوجل  
به شهادة ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله و

الاقرار بما جاء من عند الله و الولاية لولينا و البراءة  
من عدونا و التسليم لامرنا و انتظار قائمنا و الاجتهاد  
و الورع . يعني گفت عرض کردم بحضرت آبی جعفر عليه  
السلام ای پسر رسول خدا آیا میدانی دوستی مرا برای  
شما و انقطاع مرا بسوی شما و محبت من شمارا گفت پس  
فرمود بلی گفت عرض کردم سوال میکنم از شما مساله ای  
را که جواب بفرمائی بمن ازان و من مردی نابینا هستم  
و کم راه میروم وهمیشه نمیتوانم شمارا زیارت کنم فرمود  
بیاور حاجت را عرض کردم خبر بد مرا بدینت که دین  
میورزی با آن بخدای عزو جل تو و اهل بیت که با آن دین  
بورزم بخدای عزو جل فرمود اگر سخن را کوتاه کردی  
مساله بزرگی پرسیدی قسم بخدا بیان میکنم برای تو  
دین خود و دین پدرانم را که با آن دین میورزیم بخدای  
عزو جل : شهادت باینکه نیست خدائی جز خدا و اینکه  
محمد رسول خدا است و اقرار با آنچه از نزد خدا آورده  
است و دوستی دوست ما و برائت از دشمن ما و تسلیم  
برای امر ما و انتظار قائم ما و کوشش و پرهیزگاری .  
ملاحظه فرمائید چگونه همه دین را در این اصول مذکوره  
خلاصه فرمودند و دوستی دوستان را از این اصول  
شمرده اند . و احادیث در این معنی از حد تو افزون

است و شاید این احادیث و امثال آنها بنظر آن جناب نرسیده است که مسئله ولایت را در ردیف فروع عملیه ذکر کرده اید و توجه با صالت آن نسبت بفروع نفرموده اید و چه اصلتی از این بیشتر که هیچ عملی بدون ولایت شیعه قبول نمیشود چنانچه حضرت عسکری علیه السلام در تفسیر خود فرمودند : قال رسول الله (ص) مفتاح الصلة التطهير و تحريمها التكبير و تحليلها التسلیم  
ولایقبل الله صلوة بغیر طهور ولا صدقة من غلول و ان اعظم طهور الصلة الذى لا يقبل الصلة الا به ولا شيء من الطاعات مع فقده موالاة محمد بانه سيد المرسلين  
وموالاة على بانه سيد الوصيين و موالاة اوليائهم و معاداة اعدائهم . يعني فرمود رسول خدا (ص) مفتاح نماز تطهیر است و تحريم آن تکبیر و تحلیل آن تسلیم و خداوند قبول نمیفرماید نمازی را بدون طهور و نه صدقه ای را از غلول (یعنی چیزیکه قبل از تقسیم غنائم جنگ کسی برداشته باشد ) و هراینه بزرگترین طهور نماز که قبول نمی شود نماز جز بآن و نه هیچیک از طاعات با فقدان آن دوستی محمد است باینکه او سیدالمرسلین است و دوستی علی باینکه او سیدالوصیین است و دوستی دوستان آن دو و دشمنی دشمنان آن دو (کتاب المبین

ج ۲ ص ۲۷۰) . و مشایخ ما اعلیٰ الله مقامهم که سعی داشته اند هرچه می فرمایند ماخوذ و مستنبط از اخبار آل محمد (ع) باشد باین نکته توجه نموده اند و ولایت را از اصول و ارکان دین شمرده اند و اینکه گاه معرفت مجتهد را رکن چهارم شمرده اند باز بیان همین مطلب است چه ولایت ائمه اطهار علیهم السلام چنانچه گذشت ولایت اولیاء و شیعیان ایشان است و همانطور که شیعیان ایشان همه دریک درجه و مقام نیستند و ظهور نور ولایت در آنها یکسان نیست ولایت آنها هم درجات دارد و هر کدام که اسبق در ولایت باشند ولایت آنها او حب است و سابقین در این میدان علمای متقدین و بزرگان شیعه اند که خلفای آن بزرگواران در میانه امتند و حضرت امیر علیه السلام درباره ایشان بكميل بن زياد فرمودند اولئک خلفاء الله في ارضه و الدعا الى دينه يعني آنها یا ند خلفای خداوند در زمینش و دعوت کنندگان بسوی دین او . و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند اللهم ارحم خلفائی ثلث مرات فقیل له يا رسول الله و من خلفاؤک قال الذين یاتون من بعدی یرونون احادیثی و سنتی فیعلمونها الناس من بعدی يعني سه مرتبه دعا کردند خدا یا رحمت بفرست بر -

خلفای من عرض شد ای رسول خدا کیستند خلفای تو  
 فرمودند آن کسانیکه بعذار من می‌ایند روایت میکنند  
 احادیث مرا و سنت مرا پس تعلیم میدهند آنها را  
 بمقدم بعذار من (ع ۴۷۴) و مسلم است که شناختن  
 چنین علما و بزرگان و دوستی ایشان اجل مصادیق  
 ولایت محمد و آل محمد است علیهم السلام و فرمایش  
حضرت پیغمبر است صلی الله علیه وآلہ : افتخر بوم  
القيمة بعلماء امتی کسایر الانبیاء قبلی الا لاتکذبوا عالما  
و لاتردووا عليه و لاتبغضوه و احبوه فان حبهم اخلاص و  
بغضهم نفاق الا ومن اهان عالما فقد اهانه اهانی ومن اهانی  
فقد اهان الله ومن اهان الله فمحصیره الى النار الا ومن  
اکرم عالما فقد اکرمی و من اکرمی فقد اکرم الله و من  
اکرم الله فمحصیره الى الجنة يعني افتخار میکنم روز قیامت  
علمای امتم مثل سایر انبیاء قبل از من آگاه باشید  
تکذیب نکنید عالمی را ورد براو نکنید و دشمن ندارید  
اورا و دوست بدارید اورا پس هراینے حب آنها اخلاص  
است و بعض آنها نفاق آگاه باشید هرکس به عالمی اهانت  
کند بتحقیق بن اهانت کرده و هرکس بن اهانت کند  
پس بتحقیق بخداآوند اهانت کرده و هرکس به خداوند  
اهانت کند بازگشت او با آتش است آگاه باشید هرکس

اکرام کند عالمی را پس بتحقیق مرا بزرگ داشته و هرکس مرا بزرگ دارد پس بتحقیق خدا را بزرگ داشته و هرکس خدا را بزرگ دارد بازگشت او به بهشت است (ص ۵۹۸) و فرمایش آن حضرت است فرمود : سالت جبرئیل عن صاحب العلم قال هم سراج امک فی الدنیا و الآخرة طوی لمن عرفهم و احبهم و اللویل لمن انکر معرفتهم و ابغضهم و من ابغضهم شهدنا انه فی النار و من احبهم شهدنا انه فی الجنة يعني پرسیدم از جبرئیل از صاحب علم گفت آنها چراغ امت تو هستند در دنیا و آخرت خوشابحال کسی که بشناسد آنها را و دوست بدارد آنها را و ویل برکسی که انکار کند معرفت آنها را و دشمن بدارد آنها را و هرکس دشمن بدارد آنها را شهادت میدهیم که او در آتش است و هرکس دوست بدارد آنها را شهادت میدهیم که او در بهشت است (ص ۵۹۹) و بملحوظه این احادیث و امثال آنها که از شماره بیرون است مشایخ ما اعلى الله مقامهم معرفت مجتهد و عالم و پیشوایان شیعه و محبت آنها را رکن چهارم دین شمرده اند و دوستی ایشان از فروع دین نیست بلکه خود دین واصل دین است چنانچه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام به کمیل فرمودند محبة العالم دین یدان به

یعنی محبت عالم دینی است که دین ورزیده میشود با آن (ص ۵۹۹) و شناختن ایشان امر فرعی نیست که از فروع شمرده شود و حال آنکه اگر انسان عالم صادقی را نشناسد که عالم دین خودرا از او بگیرد گمراه است و عملی ازاو تبیول نمیشود و فرمایش حضرت ابی عبدالله است عليه السلام من دان الله بغیر سمع من عالم صادق الزمه الله التيه الى الفناء . یعنی هر کس دین بورزد بخداؤند بدون شنیدن از عالم صادقی خداوند او را لازم گمراهی بسوی فنا قرار میدهد (ع ۴۷۳) و بنابراین معرفت عالم مقدم بر همه فروع است و از اصول دین است و اینکه گاه رکن چهارم را پیشوایان شیعه بلفظ جمع فرموده اند اشاره باین مطلب است که در هر زمان پیشوایان شیعه متعددند و بعضی فوق بعضی هستند و هر یک برای آنها که از او در ایمان متاخرند پیشوا است و آنکه سابق بر او در ایمان است پیشوای او است چنانچه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در حدیث همام در صفت متغیر فرمودند يقتدى بمن كان قبله من اهل الحیر فهو امام لمن خلفه من اهل البر یعنی اقتصادا میکند بکسی که قبل از او است از اهل خیر پس او پیشوا است برای کسی که پس از او است از اهل بر (ص ۴۱۷) و شرح طبقات علماء

و پیشوايان دين را دركتاب دوستي دوستان به تفصيل  
 نوشته ام و انشاء الله از آنچه عرض كردم پي خواهيد  
 برد که مشايخ ما اعلى الله مقامهم درهمه چيز پيرو محمد  
 و آل محمد عليهم السلام هستند و پيروي از کسی غير  
 ايشان نکرده اند واگر تفصيل بيشرت واستدللات بهتری  
 در باره ركن رابع خواسته باشيد به جلد سوم كتاب  
 فطرة السليمية و جلد چهارم كتاب ارشاد العوام و كتاب  
 الزام النواصب که همه از تصنيفات مرحوم آقای حاج  
 محمد کريم خان کرماني اعلى الله مقامه است و جلد  
 اول ینابيع الحکمه و كتاب برahan قاطع از تصنيفات  
 مرحوم آقای حاج محمدخان کرماني اعلى الله مقامه  
 مراجعه فرمائید وجز الزام النواصب همه بچاپ رسيدهاند  
 و بهمينجا سخن را ختم مينمايم و از تاخير در عرض  
 جواب عذر میخواهم . تمام شد بردست بنده مسکين  
 عبدالرضا بن ابی القاسم بن زین العابدين در ليله  
 بيست و دوم ذى الحجه ١٣٩٩ و صلی الله  
 علی محمد و آلہ الطاهرين

بنفقه جناب آقای سید محمود مرتضوی  
زید عزه طبع گردید

